



اندیشه‌مندان ایران و اسلام

دانای یمگان

مرتضی نادری



دانای یمگان

مروری بر زندگی و آثار

ناصر خسرو قبادیانی

مرتضی نادری

اندیشه‌مندان ایران و اسلام

۱۴

اندیشه‌مندان ایران و اسلام

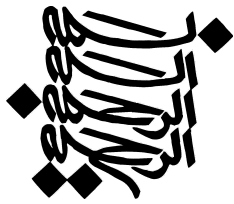
دانای یمگان

مروری بر زندگی و آثار

ناصر خسرو قبادیانی

مرتضی نادری

۹۷۸-۹۶۴-۲۴۱-۰۷۰-۵
۲۱۰۰۰ ریال



مجموعه اندیشه‌مندان ایران و اسلام

دانای یمگان

(مروری بر زندگی و آثار ناصر خسرو قبادیانی)

تألیف

مرتضی نادری

بهار ۱۳۸۹

مجموعه اندیشه‌مندان ایران و اسلام

(۱۴)



نادری، مرتضی، ۱۳۵۳ - .

دانای یمگان (مروری بر زندگی و آثار ناصرخسرو قبادیانی) /
تألیف مرتضی نادری - ناظر علمی: دکتر منصور پهلوان. مدیر طرح:
علیرضا مختارپور قهرودی. تهران: همشهری، ۱۳۸۸.
۱۲۴ ص. (اندیشه‌مندان ایران و اسلام: ۱۴)

ISBN: 978-964-241-070-5

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

۱. ناصرخسرو، ۳۹۴ - ۴۸۱ - - سرگذشت‌نامه. ۲. ناصرخسرو، ۳۹۴

- ۴۸۱ - - نقد و تفسیر

PIR۴۷۷۴/ن۲-۵۸۱۳۸۸

۸فا۱/۲۲

۱۷۵۰۹۴۸

کتابخانه ملی ایران

دانای یمگان

(مروری بر زندگی و آثار ناصرخسرو قبادیانی)

نویسنده: مرتضی نادری

ناظر علمی: دکتر منصور پهلوان

مدیر طرح: علیرضا مختارپور

خط: فریبرز فریانی / گرافیک: آرزو یزدانی

ناشر: همشهری / شمارگان: ۲۰۰۰

چاپ اول: بهار ۱۳۸۹

لیتوگرافی: نودید، چاپ: جمالی، صحافی: سپیدار

نظارت فنی: مؤسسه فرهنگی هنری حوض کاشی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۱-۰۷۰-۵

بها: ۲۱۰۰۰ ریال

نشانی: تهران، خیابان آفریقا، بلوار گلشهر، ساختمان آی‌تک، طبقه هفتم - تلفن ۲۳۰۲۳۵۱۰

سخن ناشر

یکی از مشخصه‌های هر فرهنگ و تمدن بشری در طول تاریخ حضور اندیشه‌مندان، هنرمندان و به‌طور کلی فرهنگ‌سازانی است که در برپایی، قوام و تداوم آن فرهنگ در محدوده سرزمینی خود و همچنین در گستره جهانی نقش داشته‌اند.

از بزرگترین نعمتهای الهی به مردم ایران تعداد بسیار زیاد و قابل توجهی از متفکران، هنرمندان و فرهنگ‌سازانی است که در طول تاریخ و بخصوص پس از رواج دین مبین اسلام و تعالیم آن - که مشوق علم‌آموزی و ترویج فرهنگ تعلیم و تعلم و تکیه بر معرفت نسبت به طبیعت، جامعه، تاریخ و دیگر حوزه‌های معرفتی می‌باشد - در این سرزمین ظهور کرده‌اند.

امروزه در کمتر رشته‌ای از علوم و معارف بشری است که در سلسله بنیادگذاران و شخصیت‌های مهم آن یک یا چند تن از ایرانیان و مسلمانان در آن دیده نشود.

آشنایی با این بنیان‌گذاران ایرانی - اسلامی فرهنگ و تمدن بشری نه فقط

۶ / دانای یمگان

از جنبه شناخت تاریخ و افکار و آثار این بزرگان بلکه برای ساختن پایگاهی که با تکیه بر آن و با توجه به دانشهای روز بتوان به قله‌های جدید معارف بشری صعود کرد امری ضروری است.

نهضت نرم‌افزاری که اینک از مهمترین وظایف همه علمای و متفکران و دانش‌پژوهان این مرز و بوم است آشنایی نسل جوان و دانش‌دوست را با فرهنگ‌سازان و اندیشه‌مندان این سرزمین بعنوان یک ضرورت مهم مورد توجه قرار داده است.

انتشارات همشهری در پیشبرد این هدف ارزشمند با استمداد از جمعی از بهترین نویسندگان و محققان کشور اقدام به انتشار مجموعه «اندیشه‌مندان ایران و اسلام» می‌نماید. باشد که این مجموعه نوری بر مسیر فرهنگی مردم علم‌جوی این کشور بیفکند. انشاء الله

و من الله التوفیق

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار
۱۵	زندگی‌نامه ناصر خسرو
۱۵	زادگاه و تحصیلات ناصر خسرو
۱۹	سفر ناصر خسرو و سفرنامه‌اش
۳۲	گرویدن ناصر خسرو به مذهب اسماعیلی
۴۱	اسماعیلیان و فاطمیان
۴۴	تأویل‌گرایی ناصر خسرو
۴۷	ناصر خسرو مبلغ اسماعیلیه
۴۹	زندانی یمگان
۵۹	آثار ناصر خسرو
۶۰	نگاهی به برخی از آثار منتشر ناصر خسرو
۶۰	۱. زادالمسافرین
۶۲	۲. خوان‌الخوان
۶۵	۳. وجه دین
۷۲	شعر ناصر خسرو

۸ / دانای یمگان

۷۶	اهل بیت پیامبر ﷺ در شعر ناصر خسرو
۸۲	احادیث معصومان در شعر ناصر خسرو
۸۷	حکایت و تمثیل در شعر ناصر خسرو
۹۰	ناصر خسرو و دیگر شاعران
۹۵	نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو
۹۵	ستایش خرد
۹۸	ارزش دانش
۱۰۰	جایگاه دین
۱۰۱	ارزش سخن
۱۰۳	همنشینی
۱۰۶	قضا و قدر
۱۰۸	پندهایی دیگر
۱۱۶	سخن آخر
۱۱۹	منابع و مأخذ

تقدیم به همسر

پیشگفتار

اهمیت و ضرورت آشنایی مردم هر مرزو بومی با سرگذشت پیشینیانشان، امری است روشن؛ چرا که این آشنایی و آگاهی و در پی آن، شناخت نقاط ضعف و قوت زندگی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی گذشتگان، چراغ راهی خواهد بود برای آیندگان تا از اشتباهات آنان درس گیرند و هرگز، آنها را تکرار نکنند و نقاط قوت ایشان را سرلوحه زیستن خویش قرار دهند و آینده سعادت باری را برای خود رقم زنند.

این مهم در متون دینی و آثار منظوم و منثور بزرگان شعر و ادب کشورمان، فراوان آمده است. سفارشها و دستورهایی بسیار قرآن کریم به سیر در زمین و مشاهده و بررسی اخبار و احوال گذشتگان و پندآموزی از کارهای خوب و بد آنان، به همین نکته اشارت دارد.^۱ امیرمؤمنان علیه السلام در وصیت خود به

۱. نک: سوره انعام، آیه ۱۱؛ سوره نمل، آیه ۶۹.

۱۰ / دانای یمگان

فرزندش، می‌فرماید: «پسرم، هر چند من به اندازه کسانی که پیش از من بوده‌اند، نزیسته‌ام؛ لیکن در کارهایشان نگریسته‌ام و در سرگذشت‌هایشان اندیشیده‌ام و در آثارشان سیر کرده‌ام تا جایی که بسان یکی از آنان گردیده‌ام؛ بلکه به سبب آنچه از امورشان به من رسیده است، گویی همراه با نخستین و پسین ایشان، به سر برده‌ام.»^۱

حکیم ابوالقاسم فردوسی، آنجا که از پیشینه شاهنامه‌اش سخن می‌گوید، تلویحاً، یکی از انگیزه‌های سرایش باستانی‌نامه خویش را پژوهیدن روزگار نخست بر می‌شمارد تا بدین گونه، از علل و اسباب اوج و فرود مردمان ایران زمین، پرده بردارد.

یکی پهلوان بود دهقان نژاد	دلیر و بزرگ و خردمند و راد
پژوهنده روزگار نخست	گذشته سخنها همه باز جست
ز هر کشوری موبدی سالخورد	بیاورد کاین نامه را یاد کرد
بپرسیدشان از کیان جهان	و زان نامداران فرخ مهان
که گیتی به آغاز چون داشتند	که ایدون بما خوار بگذاشتند
چگونه سر آمد به نیک‌اختری	بر ایشان همه روز گندآوری ^۲

در این میان و در آنچه بر سر مردمان هر سرزمینی آمده و می‌آید، نقش نخبگان و برجستگان دانش و فرهنگ، بسیار مهم است. آیا به راستی، می‌توان نقش کسانی همچون فارابی و ابن سینا را در آشنایی جویندگان ایرانی علم و

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. شاهنامه، صفحات ۴-۵. (گندآوری به معنای دلیری و بهادری است. نک: لغت‌نامه دهخدا)

پیشگفتار / ۱۱

دانش با فلسفه ارسطویی و اشتغال بدان، نادیده انگاشت؟ آیا کسی می‌تواند تأثیر شاهنامه فردوسی را بر زبان و ادب فارسی، انکار کند؟ آیا گرایش نویسندگان و شاعران سبک عراقی به استعمال فراوان واژگان عربی، در زبان و ادبیات فارسی، هیچ نقشی نداشته است؟ آیا ایمان وزیر قدرتمندی همچون نظام‌الملک طوسی به مذهبی خاص، در دین و اعتقاد توده مردم بی‌اثر بوده است؟ آیا تمایل بسیاری از نخبگان ایرانی به تصوّف و ترویج باورهای صوفیانه، در آنچه بر سر مردمان ایران زمین آمده و می‌آید، هیچ نقشی نداشته است و ندارد؟

بله، اینان آمدند و رفتند و هر یک آثار نیک و بدی را از خود به یادگار نهادند؛ لیکن اکنون وظیفه ما این است که به دور از هرگونه حبّ و بغض، این نخبگان و آثارشان را باز شناسیم و بر اساس ملاکها و معیارهای خردپسند، درست و نادرست اندیشه‌ها و کارهای آنان را از یکدیگر، جدا سازیم و درست‌ها را به کار بندیم و از نادرست‌ها دوری کنیم؛ نه آنان را یکسر کنار نهمیم و نه اینکه بر مسند نقدناپذیری جایشان دهیم.

بی‌گمان، یکی از این نخبگان و برجستگان تاریخ ادب و فرهنگ ایرانی، ناصر خسرو قبادیانی است. ناصر خسرو در میان دانشمندان و ادیبان و شاعران پارسی، ویژگیهای منحصر به فردی دارد که او را از دیگران ممتاز می‌کند. او که خود روزگاری در دربار شاهان، به شغل دبیری اشتغال داشته و در مدح آنان شعر می‌سروده و ایام خویش را به خوشگذرانی و باده‌گساری می‌گذرانده، به سبب چالشهای فکری،

۱۲ / دانای یمگان

دگرگون می‌شود و از دربار و دیوان، می‌گریزد و راه جدیدی را در پیش می‌گیرد و کسانی را که با زهد عمّار و ابوذر، شعر خود را ستایشنامهٔ سلطان محمود غزنوی می‌کرده‌اند، می‌نکوهد و می‌گوید:

پسند است با زهد عمّار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری^۱ را
 من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را^۲
 ناصر در پی این دگرگونی و برای یافتن و به اختیار برگزیدن، راه سفری
 دراز را در پیش می‌گیرد و سرانجام، مذهب و اعتقاد خویش را تغییر می‌دهد و
 روشی نو در زندگی پیشه می‌کند و پس از اینها، به زادگاهش خراسان،
 بازمی‌گردد. او اینک، دیگر دبیری که در مجالس شاهان و وزیران به سر برد و
 روزگار به خوشی بگذراند نیست؛ بلکه مبلغ آیین و روشی دیگر برای زیستن
 است. حاکمان و عالمان خراسان، پیام تازهٔ ناصر خسرو را ناپسند می‌شمارند
 و تبلیغ آن را روا نمی‌دارند و در برابر وی می‌ایستند و او را به سرزمینی دور از
 خراسان، می‌رانند. ناصر اما بیکار نمی‌نشیند و با نگارش کتاب و سرودن
 شعر، مذهب و آیین برگزیده‌اش را تبلیغ می‌کند و به همگان می‌شناساند.
 این تحولات و دگرگونیها و برگزیدن مذهب و آیین نو و استقامت بر سر
 آن و تحمّل سختی دوری از زادگاه و خویشان، شخصیت ناصر را از بسیاری
 از ادیبان و شاعران دیگر، متمایز می‌کند. این امر در کنار آثار منشور فراوانی که
 ناصر خسرو در زمینهٔ مذهب برگزیده‌اش نگاشته و همچنین، تفاوتی که در

۱. ابوالقاسم، حسن بن احمد عنصری بلخی، سرآمد سخنوران پارسی در دربار محمود و مسعود غزنوی. (لغت‌نامهٔ دهخدا) ۲. دیوان ناصر خسرو، ش ۲۶۶ - ۲۶۷.

پیشگفتار / ۱۳

مضامین شعری او با دیگر شاعران یافت می‌شود، سخن گفتن از او را دشوار می‌گرداند.

بنابراین، یادآوری می‌شود که کتاب حاضر، هرگز، پژوهشی کامل درباره ناصر خسرو و عصری که او می‌زیسته و یکایک اعتقادات و باورها و آثار او نیست؛ بلکه تلاش نویسنده در این کتاب، بر این بوده است تا ضمن به دست دادن شرح حال کوتاهی از ناصر خسرو، آموزه‌ها، اندیشه‌ها و باورهای وی را به اختصار، از میان آثار او بیرون آورد و بی‌هیچ دخل و تصرفی، به خواننده محترم تقدیم کند. از همین رو، ممکن است، گاه، خوانندگان با خواندن مطالب این کتاب و آشنایی با سخنان ناصر، وی را تحسین کنند و گاه، آنها را برنتابند و ناپسند بدانند. در هر حال، ناصر خسرو، خوب یا بد، همانی است که در نوشته‌هایش، ظاهر شده است.

باری، در این کتاب، از ناصر خسرو و زادگاه و تحصیلاتش، از سفر و سفرنامه‌اش، از گرویدن او به مذهب اسماعیلی و تبلیغ این مذهب، از اسماعیلیه و اسماعیلیان، از سختیهای زندگی ناصر، از زندانی شدنش در یمگان و از شعر و نثر و تعالیم و پندهای او سخن رفته و همه تلاش و کوشش نگارنده بر این بوده که آنچه می‌گوید، مستند به اقوال ناصر باشد؛ نه چیزی از خود به سخنان او بیفزاید و نه چیزی بکاهد.

خوانندگان ارجمند توجه داشته باشند که معانی لغات دشوار و توضیحات لازم درباره جایها و نامها و اصطلاحاتی که در سخن ناصر خسرو آمده، در

۱۴ / دانای یمگان

اغلب موارد، برگرفته از لغت‌نامهٔ دهخداست؛ در غیر این صورت، نام مأخذ در پاورقی آمده است. نکتهٔ دیگر اینکه، نشانی اشعار ناصر با شمارهٔ هر بیت از دیوان او ذکر شده است. برای مثال، «ش ۱۲۳۴» یعنی دیوان ناصر خسرو، بیت شمارهٔ ۱۲۳۴. نیز یادآوری می‌شود که سفرنامهٔ ناصر خسرو چاپهای متعددی دارد. در این نوشته، از چاپهای میرزا محمود غنی‌زاده و دکتر محمد دبیرسیاقی، استفاده شده است. اصل در نقل از سفرنامه، چاپ غنی‌زاده است و کلمات و جملاتی که از چاپ دبیرسیاقی نقل شده، بین دو قلاب [] آمده است. سخن دیگر آنکه فهرست منابع و مأخذ، همراه با مشخصات کتابشناسی مأخذ، در پایان کتاب آمده است.

فرجامین سخن سپاس از خداوند متعال و قدردانی از همهٔ کسانی است که به گونه‌ای، در نگارش این کتاب، مرا یاری کردند؛ به ویژه دوست ارجمند و گرامی، جناب آقای فیروز اخلاقی که برخی از آثار ناصر خسرو را در اختیار این جانب نهاد.

مرتضی نادری

۲۴ بهمن ۱۳۸۷ خورشیدی

زندگینامه ناصر خسرو

به نام آن که دارای جهان است
خداوند تن و عقل و روان است^۱

زادگاه و تحصیلات ناصر خسرو

ناصر، فرزند خسرو، در سال ۳۹۴ هجری، در یکی از نواحی بلخ^۲، در کنار یکی از شاخه‌های رود جیحون^۳، یعنی روستای بسیار خرم قبادیان، در روزگار حکمرانی سلاطین غزنوی بر خراسان، در خانواده‌ای محتشم - که ظاهراً مشاغل دیوانی و دولتی داشته‌اند^۴ - زاده شد. او خود درباره تاریخ تولدش سروده است:

-
۱. روشنایی‌نامه، ش ۱.
 ۲. شهری بزرگ و آباد در خراسان قدیم.
 ۳. نهر بلخ که به خوارزم منتهی می‌شود.
 ۴. بنابر گزارش ناصر خسرو در صفحات پایانی سفرنامه، برادرش ابوالفتح عبدالجلیل، در سال ۴۴۴ هجری، وزیر امیر خراسان بوده است. (سفرنامه، صفحات ۱۴۳ - ۱۴۴)
 ۵. نک: لغت‌نامه دهخدا.

۱۶ / دانای یمگان

بگذشت ز هجرت پس سیصد نود و چار

بـنهاد مرا مادر بر مرکز اَغْبَر^۱
 ناصر از جوانی، به فراگیری دانش و فن پرداخت و حساب و هندسه^۲ و
 نجوم و فلسفه و طب و موسیقی را بیاموخت و قرآن کریم را حفظ کرد^۳ و
 افزون بر آشنایی با تعالیم اسلامی، با آموزه‌های زرتشتی و یهودی و مسیحی
 و آیین هندوان و مانویان، آشنا شد و در فارسی و عربی، شاعر و گوینده‌ای
 پرتوان گشت.^۴ وی در این باره، سروده است:

سـر اندر جستـن دانش نهادم

نکـردم روزگار خویش بی‌بر

به هر نوعی که بشنیدم ز دانش

نشستم بر در او من مجاور

بـخواندم پاک توقیعات کسری^۵

بـخواندم عهد کیکاووس و نوذر

۱. ش ۳۸۵۵. اغبر به معنی گردآلوده و چیزی است که به رنگ خاکی باشد. (لغت‌نامهٔ دهخدا)

مقصود ناصر از مرکز اغبر، زمین است.

۲. وی در این باره سروده است:

به علم هندسه سر برکشیدی به سند و هند و اطراف خراسان

(ش ۷۰۵۴)

۳. ش ۴۲۴۳ و ش ۷۳۲۸.

۴. نک: مقدمهٔ تقی‌زاده بر دیوان ناصر خسرو، صفحات ۲۲ - ۲۴.

۵. توقیعات کسری انوشیروان، کتابی است شامل ۱۷۳ «موضوع و توقیع» یا پرسش و پاسخ که



زندگینامه ناصر خسرو / ۱۷

که داند از مناطیقی^۱ که تا چیست
 سِماک و فَرَقْدان^۲ و قطب و محور^۳
 گه اندر علم و اشکالِ مِجَسَطی^۴
 که چون رانم بر او پرگار و مِسَطَر^۵
 گهی اقسام موسیقی که هر کس
 پدید آورد بر الحان^۶ پیکر
 گهی الوان احوال عَقَاقیر^۷
 که چه گرم است از آن چه خشک و چه تر
 همان اشکال اقلیدس که بنهاد
 سَطاطالِیس^۸ استاد سکندر

→

- دستوران (وزیران) و موبدان در امور مهم کشوری و اجرای عدل بین مردم، به امر خسرو انوشیروان از او سؤال کرده‌اند و او جواب داده است.
۱. شاید مقصود او از مناطیقی، آرثماتیقی، یعنی دانش اعداد و فنّ محاسبه باشد. نیز نک: دیوان ناصر خسرو، ص ۲۶۸، پاورقی ۱.
 ۲. سِماک و فَرَقْدان، هر دو، نام دو ستاره‌اند.
 ۳. خطّی مستقیم که دو قطب کره را بپیوندد.
 ۴. کتابی از بطلمیوس، دانشمند یونانی، در علم هندسه.
 ۵. خط‌کش.
 ۶. جمع عَقّار به معنی گیاهان دارویی است.
 ۸. ارسطاطالِیس، ارسطو دانشمند بزرگ یونانی.

۱۸ / دانای یمگان

نماند از هیچ‌گون دانش که من زان
 نکردم استفادت بیش و کمتر
 نه اندر گُتَب ایزد مجملی ماند
 که آن نشنیدم از دانا مفسر^۱

وی در جای دیگری می‌گوید:

من اندر جستن نیکو سخن تن را بفرسودم
 سرم زین فخر و زین حکمت همی بر چرخ ازین ساید^۲
 ناصر به هر دو زبان فارسی و عربی، شعر می‌سروده و در هر دو زبان،
 دیوان اشعاری داشته است^۳:
 بخوان هر دو دیوان من تا ببینی یکی گشته با عنصری بُحْتَری^۴ را^۵
 ناصر در سنین جوانی و میانسالی و پیش از سفر به مکه، صاحب مشاغل
 دیوانی و دولتی بوده و دبیری ارجمند به شمار می‌رفته است. وی در آغاز
 سفرنامه‌اش می‌نویسد:

من مردی دبیرپیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال
 سلطانی؛ و به کارهای دیوانی مشغول بودم و مدتی در آن شغل

۱. ش ۴۱۰۷ و ۴۱۱۱ - ۴۱۱۹. ۲. ش ۲۰۱۵.

۳. البته همان‌طور که خواهید دید، بیشتر این اشعار به دوران بازگشت از سفر مکه مربوط می‌شود.

۴. ابوعباده ولیدبن عبید طایی، در گذشته به سال ۲۸۴ قمری، از شاعران بزرگ عرب.

۵. ش ۲۸۱. نیز: ش ۶۴۳۶.

زندگینامه ناصر خسرو / ۱۹

مباشرت نموده در میان اقران^۱، شهرتی یافته بودم.^۲

ناصر در اشعارش نیز بدین امر اشاراتی کرده است:

همان ناصر من که خالی نبود ز من مجلس میر و صدر وزیر
به نامم نخواندی کس از بس شرف ادیبم لقب بود و فاضل دبیر
ادب را به من بود بازو قوی به من بود چشم کتابت قریر^۳

سفر ناصر خسرو و سفرنامه‌اش

آن‌گونه که ناصر خسرو در آغاز سفرنامه و گاه در اشعارش آورده، پیش از سفر به مکه، مردی خوشگذران و باده‌گسار بوده است. بنگرید:

... از آنجا به جوزجانان^۵ شدم و قرب یک ماه بی‌بوم و شراب
پیوسته خوردمی. پیغمبر ﷺ می‌فرماید که: «قُولُوا الْحَقَّ وَ لَوْ عَلَى
أَنْفُسِكُمْ»^۶

اما بنابر آنچه خود در آغاز سفرنامه نوشته است، در ۴۳ سالگی، یعنی در

۱. جمع قرن به معنای کفو و هم‌تاست.

۲. سفرنامه، ص ۲. در جای دیگری از سفرنامه، آمده است: «من بارگاه ملوک و سلاطین عجم دیده‌ام؛ همچون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود.» (سفرنامه، ص ۷۸)

۳. یعنی: چشم کتابت به من، روشن بود.

۴. ش ۴۲۴۶ - ۴۲۴۸. نیز: ش ۶۰۵۵ - ۶۰۵۷.

۵. از شهرهای بلخ خراسان است. ۶. حق را بگویند؛ هر چند به زیانتان باشد.

۷. سفرنامه، ص ۳.

۲۰ / دانای یمگان

سال ۴۳۷ هجری، خوابی می‌بیند و در پی آن، متحوّل می‌گردد و دست از دبیری و شغل دیوانی، می‌شوید و جام باده را فرو می‌نهد و عازم سفر مکه می‌شود.^۱

در ربیع‌الآخر سنهٔ سبع و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۷) - که امیر خراسان ابوسلیمان جغری بیک داوود بن مکابیل بن سلجوق بود - از مرو برفتم به شغل دیوانی و به پنج دیه از مروالرو^۲ فرود آمدم که در آن روز، قران رأس و مشتری^۳ بود. گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند، باری تعالی و تقدّس روا کند. به گوشه‌ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای تعالی و تبارک مرا توانگری [حقیقی] دهد. چون به نزدیک یاران و اصحاب آمدم، یکی از ایشان شعری پارسی می‌خواند. مرا شعری در خاطر آمد که از وی خواستم^۴ تا روایت کند. بر کاغذی نوشتم تا به وی دهم که این شعر برخوان. هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه آغاز کرد. آن حال به فال نیک گرفتم و با خود گفتم: خدای تبارک و تعالی حاجت مرا روا کرد... شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت: چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند؛ اگر به

۱. ناصر را در این سفر، برادرش و غلامکی هندو، همراهی می‌کرده‌اند. (سفرنامه، ص ۶)

۲. شهری میان مرو و بلخ که از مرو، کوچک‌تر است.

۳. رأس یکی از صورتهای فلکی است و قران رأس و مشتری یعنی: مقارنه و اجتماع صورت فلکی رأس و سیارهٔ مشتری در آسمان.

۴. خواستم.

زندگینامه ناصر خسرو / ۲۱

هوش باشی، بهتر. من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب داد که بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد؛ حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد؛ بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را به افزایش^۱ بدهد. گفتم که من این را از کجا آرم؟ گفت: جوینده یابنده باشد. و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت. چون از خواب بیدار شدم، آن حال تمام بر یادم بود. بر من کار کرد^۲ و با خود گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم، باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم. اندیشیدم که تا همه افعال و اعمال خود بدل نکنم، فرح نیابم. روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر سنهٔ سبع و ثلاثین و اربعمائه، نیمهٔ دی ماه پاریس، سال بر چهارصد و ده یزدجردی، سر و تن بشستم و به مسجد جامع شدم و نماز بکردم و یاری خواستم از باری تعالی به گذاردن [گذاردن] آنچه بر من واجب است و دست بازداشتن از منهیات و ناشایست؛ چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است. پس از آنجا به شبورغان^۳ رفتم. شب به دیه باریاب^۴ بودم و از آنجا به راه سنکلان و طالقان^۵ به مروالرود شدم. پس به مرو رفتم و از آن شغل که به عهدهٔ من بود، معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است. پس حسابی که

۱. بیفزاید.

۲. یعنی: در من اثر کرد.

۳. نام شهری میان مرو و نیشابور.

۴. باریاب یا فاریاب آبادی‌ای است بر شاهراه کاروان و بسیار پر نعمت.

۵. شهری در خراسان، میان بلخ و مروالرود.

بود، جواب گفتم و از دنیایی آنچه بود، ترک کردم؛ الا اندک ضروری.^۱

بدین ترتیب، ناصر «بسان رهنوردانی که در افسانه‌ها گویند، گرفته کول‌بار زاده بر دوش، فشرده چوبدست خیزران در مشت، گهی پرگوی و گه خاموش»^۲ راه خود را به سوی مکه، آغاز می‌کند. سفرنامه ناصرخسرو یادگار همین سفر است^۳؛ سفری که از مرو آغاز می‌شود و پس از عبور از شهرها و دیه‌های بسیار و زیارت خانه خدا در مکه، به اقامت در مصر می‌انجامد و سرانجام در سال ۴۴۴ هجری، پس از هفت سال دوری از خراسان، در شهر بلخ، پایان می‌پذیرد.^۴

ناصر در این سفر، شهرها و روستاهای فراوانی را از ایران و عراق و شام و حجاز و مصر، می‌بیند؛ شهرهایی چون: نیشابور و دامغان و قزوین و تبریز و

۱. سفرنامه، صفحات ۲-۳. ۲. چاووشی، مهدی اخوان ثالث.
 ۳. سفرنامه‌نویسی از دیرباز، در میان دانشمندان مسلمان، رواج داشته است و کسانی پیش از ناصرخسرو و کسانی پس از وی، به نگارش سفرنامه پرداخته‌اند. از شمار این سفرنامه‌ها می‌توان به «رحله ابوزید سیرافی» (م بعد از ۲۰۳ ق)، «رحله ابن‌فضلان» (م بعد از ۳۱۰ ق)، «رحله بنامین تطیلی» (م ۵۶۹ ق)، «رحله ابن‌جبیر» (م ۶۱۴ ق) و «رحله ابن‌بطوطه» (م ۷۷۹ ق) اشاره کرد که همگی به زبان عربی نوشته شده‌اند. سفرنامه ناصرخسرو به زبانهای عربی و روسی، ترجمه شده است. (نک: تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی، ص ۲۱۱)

۴ برای آشنایی با چگونگی نگارش سفرنامه به دست ناصرخسرو و مشاهده مطالب مفید دیگر در این باره، بنگرید به: مقدمه دکتر دبیرسیاقی بر سفرنامه، صفحات ۲۲-۳۱.

زندگینامه ناصر خسرو / ۲۳

مرد و خوی و و اصفهان و نائین و سرخس و وان و حران و حلب و طرابلس و بیروت و صیدا و صور و عکا و بیت‌المقدس^۱ و مکه و مدینه و طائف و اسکندریه و قاهره و... وی در این سفر، تجربیات فراوانی به دست می‌آورد و با مردمان گوناگون، دیدار می‌کند؛ گاه عزت می‌بیند و گاه دچار رنج فراوان می‌شود. برای نمونه، آن‌گاه که به شهر بصره می‌رسد، چنان ناتوان و تهیدست است که برای رفتن به گرمابه، پول ندارد و از برهنگی و عاجزی، کودکان او را دیوانه می‌پندارند و به سویس سنگ پرتاب می‌کنند. «بشنوید ای دوستان این داستان / خود حقیقت نقد حال ماست آن»^۲:

از برهنگی و عاجزی، به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر، باز نکرده بودیم و خواستم که در گرمابه روم، باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هریک به لنگی کهنه، پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما. گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خُرجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم؛ بفروختم و از بهای آن، دَرَمَکی چند سیاه در کاغذی کردم که به گرمابه‌بان دهم تا باشد که ما را دَمَکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد که شوخ^۳ از خود باز کنم. چون آن در مکها پیش او نهادم، در ما نگریست. پنداشت که ما دیوانه‌ایم. گفت بروید که هم‌اکنون

۱. بر خلاف آنچه مشهور است، خوانش صحیح این عبارت، بیت‌المقدس (= جای پاکیزه

شدن از گناهان) است نه بیت‌المقدس. (نک: لسان‌العرب، ج ۶، ص ۱۶۹)

۲. مثنوی مولوی، ص ۶. ۳. چرکی که بر بدن و جامه نشیند.

۲۴ / دانای یمگان

مردم از گرمابه بیرون آیند. و نگذاشت که ما به گرمابه در رویم. از آنجا با خجالت، بیرون آمدیم و به شتاب برفتیم. کودکان بر در گرمابه، بازی می‌کردند. پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند. ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می‌نگریستیم.^۱

اما دیری نمی‌پاید که ناصر با پارسی مردی فاضل، آشنا می‌شود و این مرد حال او را نزد وزیر شهر اهواز - که آن زمان به بصره آمده بوده است - باز می‌گوید. وزیر که مردی شایسته و ادیب و متواضع و متدین است، ناصر خسروی هنرمند و دانشمند را گرامی می‌دارد و او را از برهنگی و گرسنگی و تهیدستی، نجات می‌دهد تا بدانجا که به سخن خود ناصر، حال دنیایی او نکو می‌شود.^۲ ناصر بار دیگر به سوی همان گرمابه‌ای می‌رود که گرمابه‌بانش او را رانده بود:

و بعد از آنکه حال دنیاوی ما نیک شده بود، هر یک لباسی پوشیدیم. روزی به در آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند. چون از در در رفتیم، گرمابه‌بان و هرکه آنجا بودند، همه برپای خاستند و بایستادند؛ چندان که ما در حمام شدیم و دلاک و قیم درآمدند و خدمت کردند. و به وقتی که بیرون آمدیم، هر که در مسلخ گرمابه بود، همه، برپای‌خاسته بودند و نمی‌نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم. و در آن میانه، حمامی به یاری از

۲. نک: سفرنامه، صفحات ۱۲۹ - ۱۳۰.

۱. سفرنامه، صفحات ۱۲۸ - ۱۲۹.

زندگینامه ناصر خسرو / ۲۵

آن خود می‌گوید: این جوانان اند که فلان روز ما ایشان را در حَمَام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم. من به زبان تازی گفتم که راست می‌گویی؛ ما آنیم که پلاس پاره‌ها در پشت بسته بودیم. آن مرد خجل شد و عذرها خواست. و این هر دو حال، در مدّت بیست روز بود. و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدّتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت آفریدگار - جَلَّ جَلَالُهُ و عَمَّ نَوَالُهُ^۱ - ناامید نباید شد که او تعالی رحیم است.^۲

باری، ناصر خسرو سرزمینهایی را که از آنها گذشته یا مدّتی در آنها درنگ کرده است، به زیبایی، در سفرنامه‌اش، وصف می‌کند و ویژگیهای آب و هوایی و جغرافیایی و کشاورزی و معماری آن شهرها و روستاها را در کنار احوال مردمان آن سرزمینها و آداب و رسوم ایشان و اوضاع فرهنگی و مذهبی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی زندگی آنان، باز می‌گوید. از همین رو، سفرنامه او سند تاریخی و جغرافیایی ارزشمند و مهمّی به شمار می‌رود. به همین سبب، جغرافی‌نویسان و تاریخ‌نگاران پس از ناصر، به سفرنامه او توجه داشته و در آثار خود به اقوال او در سفرنامه، استناد کرده‌اند.^۳ باری، سزاست هر آن کس که جوینده و پژوهنده

۱. یعنی: شکوه او بزرگ و نعمت او فراگیر است.

۲. سفرنامه، ص ۱۳۱.

۳. برای نمونه، نک: جغرافیای حافظ ابرو، ج ۱، صفحات ۳۵۰ و ۳۵۲؛ فارسنامه ابن‌بلخی، ص ۴۳۳.

۲۶ / دانای یمگان

احوال گذشته مردمان ایران زمین است، یک بار آن را بخواند و نیک در آن بنگرد و بیندیشد.

برای نمونه، او در وصف شهر قزوین می نویسد:

قزوین را شهری نیکو دیدم. باروی^۱ حصین^۲ و کنگره بر آن نهاده
و بازارها خوب؛ آلا آنکه آب در وی، اندک بود؛ در کاریز به زیر
زمین. و رئیس آن شهر، مردی علوی بود و از همه صداعها^۳ که در آن
شهر بود، کفشگر بیشتر بود.^۴

یا اینکه در وصف اصفهان چنین می گوید:

شهری است بر هامون^۵ نهاده، آب و هوایی خوش دارد و هر جا
که ده گز^۶ چاه فرو برند، آبی سرد خوش بیرون آید. و شهر دیواری
حصین بلند دارد و دروازه‌ها و جنگ‌گاهها ساخته و بر همه بارو
کنگره ساخته. و در شهر جویهای آب روان و بناهای نیکو و مرتفع
و در میان شهر، مسجد آدینه بزرگ نیکو. و باروی شهر را گفتند سه
فرسنگ و نیم است. و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی
خراب ندیدم و بازارهای بسیار. و بازاری دیدم از آن صرافان^۷ که

۱. دیوار و حصار که گرداگرد شهر می ساختند.

۲. محکم و استوار. ۳. صنعتگران، پیشه‌وران.

۴. سفرنامه، ص ۶.

۵. دشت، سرزمین هموار و بدون پستی و بلندی.

۶. گز واحد طول و تقریباً معادل یک متر است. (نک: فرهنگ فشرده سخن، دکتر حسن انوری)

۷. کسانی که شغل آنان خرید و فروش طلاست. آنهایی که طلا و نقره خالص را از ناخالصی، جدا می کنند.

زندگی‌نامه ناصر خسرو / ۲۷

اندر او دویست مرد صراف بود و هر بازاری را دربندی و دروازه‌ای و همه محلّتها و کوچه‌ها را همچنین دربندها و دروازه‌های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود. و کوچه‌ای بود که آن را کو طراز می‌گفتند و در آن کوچه، پنجاه کاروانسرای نیکو و در هر یک بیاعان^۱ و حجره‌داران بسیار نشسته. و این کاروان که ما با ایشان همراه بودیم، یک هزار و سیصد خروار بار داشتند که در آن شهر رفتیم، هیچ بازدید نیامد که چگونه فرود آمدند که هیچ‌جا، تنگی موضع نبود و نه تعذّر مقام^۲ و علوفه. و چون سلطان طغرل بیک ابوطالب، محمّد بن میکائیل بن سلجوق - رحمة الله علیه - آن شهر گرفته بود، مردی جوان آنجا گماشته بود نیشابوری؛ دبیری نیک با خطّ نیکو، مردی آهسته، نیکو لقا و او را خواجه عمید می‌گفتند. فضل‌دوست بود و خوش‌سخن و کریم. و سلطان فرموده بود که سه سال از مردم هیچ چیز نخواهند و او بر آن می‌رفت^۳ و پراکندگان همه روی به وطن نهاده بودند. و این مرد از دبیران شوری بوده بود. و پیش از رسیدن ما قحطی عظیم افتاده بود؛ اما چون ما آنجا رسیدیم، جو می‌درویدند و یک من و نیم نان گندم به یک درم عدل و سه من نان جوین هم. و مردم آنجا می‌گفتند هرگز بدین شهر هشت من نان کمتر به یک درم، کس ندیده است. و من در همه زمین پارس‌گویان، شهری نیکوتر و جامع‌تر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم.^۴

۱. دلّالان خرید و فروش.

۲. تنگی جا.

۳. یعنی: بدان روش عمل می‌کرد.

۴. سفرنامه، صفحات ۱۳۷ - ۱۳۸.

ناصر خسرو در گزارش از انصاف و راستی کاسبان و فروشندگان مصری می‌نویسد:

اهل بازار مصر هر چه فروشند، راست گویند و اگر کسی به مشتری دروغ گوید، او را بر شتری نشانده، زنگی به دست او دهند تا در شهر می‌گردد و زنگ می‌جنباند و منادی می‌کند که: «من خلاف گفتم و ملامت می‌بینم. و هر که دروغ گوید، سزای او ملامت باشد.»^۱

یا در وصف کلیسایی در بیت‌المقدس می‌گوید:

ترسایان را به بیت‌المقدس کلیسایی [کلیسای] است که آن را بیعة القمامه گویند. و آن را عظیم بزرگ دارند. و هر سال از روم، خلق بسیار آنجا آیند به زیارت... و این کلیسا [کلیسا] جایی وسیع است؛ چنان‌که هشت هزار آدمی را در آن جای باشد. همه به تکلف^۲ بسیار ساخته از رُخام^۳ رنگین و نقّاشی و تصویر. و کلیسا [کلیسا] را از اندرون، به دیبای رومی بیاراسته و مصوّر کرده و بسیار زرّ طلا بر آنجا به کار برده و صورت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام چند جا ساخته که بر خری نشسته و صورت دیگر انبیا چون ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان اول عَلَيْهِمُ السَّلَام، بر آنجا کرده^۴ و به روغن سندروس به دهن کرده^۵ و به اندازه هر صورتی، آبگینه‌ای

۲. به زحمت؛ به سختی.

۴. نقّاشی کرده.

۱. سفرنامه، ص ۷۶.

۳. سنگ مرمر.

۵. اندوده.

زندگینامه ناصر خسرو / ۲۹

رقیق ساخته و بر روی صورتها نهاده، عظیم شفاف؛ چنانکه هیچ حجاب صورت نشده است. و آن را جهت گرد و غبار کرده‌اند تا بر صورت ننشیند. و هر روز آن آبگینه‌ها را خادمان پاک کنند... در این کلیسا، موضعی است به دو قسم که بر صفت بهشت و دوزخ ساخته‌اند: یک نیمه از آن وصف بهشتیان و بهشت است؛ و یک نیمه از آن صورت دوزخیان و دوزخ و آنچه بدان ماند. و آن جایی است که همانا در جهان، چنان جای دیگر نباشد. و در این کلیسا بسا قسیسان^۱ و راهبان نشسته باشند و انجیل خوانند و نماز کنند و شب و روز به عبادت مشغول باشند.^۲

ناصر خسرو در وصف مدینه‌النبی و مسجد پیامبر چنین می‌نویسد:

مدینه رسول‌الله ﷺ شهری است بر کناره صحرائی نهاده و زمین نمناک و شوره دارد. آب روان است؛ اما اندک و خرماستان است. و آنجا قبله سوی جنوب افتاده است. و مسجد رسول‌الله - علیه الصلاة والسلام - چندان است که مسجد الحرام و حظیره^۳ رسول‌الله ﷺ در پهلوی منبر مسجد است؛ چون رو به قبله نمایند، جانب چپ؛ چنانکه چون خطیب از منبر ذکر پیغمبر ﷺ کند و صلوات دهد، روی به جانب راست کند و اشاره به مقبره کند. و آن خانه‌ای مخمس^۴ است و دیوارها از میان ستونهای مسجد بر آورده

۱. کشیشان.

۲. سفرنامه، صفحات ۵۰ - ۵۱.

۳. حظیره محوطه‌ای است که دور آن نرده یا حصار کشیده باشند. (فرهنگ فشرده سخن)

۴. پنج‌گوشه.

۳۰ / دانای یمگان

است و پنج ستون، در گرفته است و بر سر این خانه همچو حظیره کرده، به دارافزین^۱، تا کسی بدانجا نرود و دام در گشادگی آن کشیده، تا مرغ بر آنجا نرود. و میان مقبره و منبر هم حظیره‌ای است از سنگهای رخام کرده، چون پستگاهی [پیشگاهی] و آن را روضه گویند. و گویند آن بستانی از بستانهای بهشت است، چه رسول‌الله ﷺ فرموده است: «بَيْنَ قَبْرِي وَ مُبْرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ» و شیعه گویند آنجا قبر فاطمه زهراست ﷺ. و مسجد را دری است. و از شهر بیرون، سوی جنوب، صحرایی است و گورستانی است و قبر امیرالمؤمنین حمزه بن عبدالمطلب ﷺ آنجاست و آن موضع را قبور الشهداء گویند.^۲

و در وصف شهر مکه و مسجد پیرامون کعبه چنین می‌گوید:

شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است؛ بلند [نه بلند] و از هر جانب که به شهر روند تا به مکه نرسند، نتوان دید. و بلندترین کوهی که به مکه نزدیک است، کوه ابوقیس است و آن چون گنبدی گرد است؛ چنانکه اگر از پای آن تیری بیندازند، بر سر رسد. و در مشرقی شهر افتاده است؛ چنانکه چون در مسجد حرام باشند، به دی ماه، آفتاب از سر آن بر آید. و بر سر آن میلی است از سنگ بر آورده؛ گویند ابراهیم علیهما السلام بر آورده است. و این عرصه که در میان کوه است، شهر است؛ دو تیر پرتاب در دو بیش نیست. و مسجد

۱. نرده و شبکه‌ای که در کنار تخت، پنجره اتاق، پله‌ها یا اطراف پل ایجاد می‌کنند. (فرهنگ فشرده سخن)
۲. سفرنامه، صفحات ۸۳ - ۸۴.

زندگینامه ناصر خسرو / ۳۱

حرام به میانه این فراخنای اندر است. و گرد بر گرد مسجد حرام، شهر است و کوچه‌ها و بازارها و هر کجا رخنه‌ای به میان کوه در است، دیوار باره ساخته‌اند و دروازه بر نهاده. و اندر شهر هیچ درخت نیست؛ مگر بر در مسجد حرام که سوی مغرب است - که آن را باب ابراهیم خوانند - بر سر چاهی، درختی چند بلند است و بزرگ شده. و از مسجد حرام بر جانب مشرق، بازاری بزرگ کشیده است؛ از جنوب سوی شمال و بر سر بازار از جانب جنوب، کوه ابوقییس است و دامن کوه ابوقییس صفاست. و آن چنان است که دامن کوه را همچون درجات^۱ بزرگ کرده‌اند و سنگها به ترتیب رانده که بر آن آستانه‌ها روند خلق و دعا کنند. و آنچه می‌گویند «صفا و مروه کنند»، آن است. و به آخر بازار از جانب شمال، کوه مروه است و آن اندک بالای است و بر او خانه‌های بسیار ساخته‌اند؛ و در میان شهر است.^۲

ناصر خسرو در سفرش، با اهل فضل و دانش، دیدارهایی داشته که گاه، از این دیدارها سخن گفته است. برای نمونه، وی در تبریز با قَطْرانِ شاعر^۳ ملاقات و گفتگو می‌کند و قَطْران اشعار خویش را بر او می‌خواند.

و در تبریز، قَطْران نام شاعری را دیدم. شعری نیک می‌گفت؛ اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد. دیوان منحیک

۱. نردبان.

۲. سفرنامه، صفحات ۹۷-۹۸.

۳. قصیده‌سرای معروف قرن پنجم و درگذشته به سال ۴۶۵ هجری.

[منجیک^۱] و دیوان دقیقی^۲ بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود، از من پرسید؛ با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند.^۳

گرویدن ناصر خسرو به مذهب اسماعیلی

پیشتر یاد کردیم که انگیزه سفر ناصر خسرو، بنابر سخن وی در آغاز سفرنامه، خواب دیدن اوست. ناصر در اشعارش نیز به دگرگونی و سفرش، اشاره می‌کند؛ لیکن سبب آن را پرسشهای فراوان و سؤالات بسیاری می‌شناساند که ذهن و دلش را مشغول کرده؛ پرسشهایی که برای آنها پاسخ درخوری نیافته است. ناصر - آن گونه که خود در اشعارش آورده است - از حدود چهل و دو سالگی، چون و چرای جدی و تحقیق دامنه‌داری را پیرامون افکار و اندیشه‌های رایج عصر خود آغاز می‌کند. وی «رسم فلک و گردش ایام و موالید»^۴ را از دانا می‌شنود و از دفتر می‌خواند. مذاهب شافعی و مالکی و حنفی^۵ را بررسی می‌کند و پیروان

۱. ابوالحسن علی بن محمد منجیک از شاعران بزرگ نیمه دوم قرن چهارم هجری است.

۲. ابومنصور محمد بن احمد از شاعران بزرگ ایرانی در قرن چهارم هجری.

۳. سفرنامه، ص ۸.

۴. در حکمت قدیم، در بخش طبیعیات، از آباء و امهات و موالید سخن گفته‌اند و مقصود از موالید ثلاثه، جمادات و نباتات و حیوانات است.

۵. نام سه مذهب از مذاهب اهل تسنن است. این نامها از اسامی امامان هر یک از این



زندگینامه ناصر خسرو / ۳۳

این مذاهب را در پاسخ به پرسشهایش، ناتوان می‌یابد.^۱ بدین ترتیب، ناصر راه سفری سخت را پیش می‌گیرد و با پارسیان و تازیان و هندوان و ترکان و مانویان^۲ و صابئان^۳ و دهریان^۴ و... این پرسشها را در میان می‌گذارد:

برخاستم از جای و سفر پیش گرفتم
 نَز خَانَم یَا د آمد نَز گَلَشَن و مَنظَر
 از پارسی و تازی و از هندو و از ترک
 و ز سِنَدی و رومی و ز عبری همه یکسر
 و ز فلسفی و مانوی و صابی و دهری
 در خواستم این حاجت و پرسیدم بی‌مَر^۵
 از سنگ بسی ساخته‌ام بستر و بالین
 و ز ابر بسی ساخته‌ام خیمه و چادر

→

- مذاهب، گرفته شده است: شافعی: محمد بن ادریس شافعی؛ مالکی: مالک بن انس؛ حنفی: ابوحنیفه، نعمان بن ثابت.
 ۱. ش ۳۸۵۵ - ۳۸۸۲.
 ۲. پیروان آیین مانی نقاش. گویند مانی آیین زرتشت و مسیح را در هم آمیخت و در روزگار پادشاهان ساسانی، در ایران، دعوی پیامبری کرد. سال مرگ او ۲۷۶ یا ۲۷۷ میلادی است.
 ۳. نامی که به دو فرقه مختلف اختصاص دارد: ۱. فرقه یهودی - مسیحی بین‌النهرین (ماندایی‌ها) ۲. صابئین حران که فرقه‌ای مشرک بوده‌اند.
 ۴. گروهی که منکر وجود خدا هستند و دهر و روزگار را عامل حوادث و پدیده‌های جهان برمی‌شمارند.
 ۵. بی‌اندازه، پر شمار.

۳۴ / دانای یمگان

گاهی به نشیبی شده هم‌گوشه ماهی
 گاهی به سر کوهی برتر ز دو پیکر^۱
 گاهی به زمینی که درو آب چو مرمر
 گاهی به جهانی که درو خاک چو اخگر
 گه دریا گه بالا گه رفتن بی‌راه
 گه کوه و گهی ریگ و گهی جوی و گهی جز^۲
 گه حبل به گردن بر مانند شتربان
 گه بار به پشت اندر مانده استر
 پرسنده همی رفتم ازین شهر بدان شهر
 جوینده همی گشتم ازین بحر بدان بر^۳
 ناصر خسرو پاسخ برخی پاسخ‌دهندگان را چنین نقل می‌کند:
 گفتند که موضوع شریعت نه به عقل است
 زیرا که به شمشیر شد اسلام مقرر
 اما او این پاسخ را نمی‌پذیرد و آن را درست بر نمی‌شمارد و تقلید را بر
 نمی‌گزیند و تحقیق را فرو نمی‌نهد و در جواب چنین سخنی، بر می‌آشوبد و
 می‌گوید:

۱. مقصود از «دو پیکر» برج سوم از دوازده برج فلکی است که در عربی، بدان جوزا می‌گویند. بنابراین، کوه برتر ز دو پیکر، کوه بسیار بلند است.
 ۲. نهر، خندق.
 ۳. ش ۳۸۸۳ - ۳۸۹۱.

زندگینامه ناصر خسرو / ۳۵

گفتم که نماز از چه بر اطفال و مجانبین

واجب نشود تا نشود عقل مخیر؟

تقلید نپذیرفتم و حجّت ننهفتم

زیرا که نشد حق به تقلید مشهر^۱

ناصر پس از این، خاطر نشان می‌کند که اگر خداوند خواهد و دری از رحمت گشاید، دشواری آسان و سخت سهل می‌گردد. او در ادامه، جریان رسیدنش را به مصر باز می‌گوید. مصر را چنان شهری می‌شناساند که ستارگان آسمان بنده‌اش و آفاق رام آن بوده‌اند؛ شهری با باغهای پر از میوه و گل و سرزمینی پر از درخت با دشتهایی همه رنگارنگ؛ شهری که حکیمانش دیبا برتن کنند.^۲

شهری که من آنجا چو رسیدم خردم گفتم

اینجا بطلب حاجت و زین منزل مگذر^۳

ناصر در مصر با مردی - که او را مرکز علوم خداوند روزگار^۴ و دربان مصر خوانده است - دیدار می‌کند و پرسشها و مشکلات فکری‌اش را برای او باز می‌گوید و از وی، از آغاز و انجام می‌پرسد و علت تدبیر و راز تقدیر و احوال رسولان و ارکان شریعت و چگونگی قسمت ارزاق و... را

۲. ش ۳۸۹۵ - ۳۹۰۰.

۱. ش ۳۸۹۳ - ۳۸۹۴.

۳. ش ۳۹۰۱.

۴. ش ۵۶۹۷ - ۵۷۰۳. مقصود ناصر خسرو از خداوند روزگار، المستنصر بالله، خلیفه فاطمی است.

۳۶ / دانای یمگان

از او جويا می‌شود.^۱ این مرد پرسشهای ناصر را پاسخ می‌گوید و سؤالاتش را جواب می‌دهد و اندوه از دل او می‌زداید و زبان او را می‌گشاید و رخسارش را گلگون می‌سازد.^۲ ناصر در ابیاتی که این ماجرا را گزارش می‌کند، نامی از این مرد نمی‌آورد و تنها او را به بزرگی و عظمت می‌ستاید:

از رشک همی نام نگویمُش در این شعر

گویم که چنین است کِش افلاطون چاکر

استاد و طبیب است و مؤید ز خداوند

بل کز حکم و علم مثال است و مصوّر^۳

ناصر شش سال از این مرد دانش می‌آموزد^۴ و به احتمال بسیار قوی،

تعالیم و آموزه‌های اسماعیلیه را از وی فرا می‌گیرد.

ناصر در قصیده‌ای دیگر، از شخصی به اسم «خواجه مؤید» به عنوان

استاد و آموزگار خود، نام می‌برد و او را می‌ستاید و چنین باز می‌گوید که

خداوند به خاطر خواجه مؤید، در حکمت را به روی او گشود. وی در

ادامه، می‌افزاید که خواجه مؤید به برهانهای درخشان، شب وی را به روز

رخشان، مبدل ساخت و هر دو عالم را به همراه بهشت و دوزخ، به او

نمایاند.^۵

۲. ش ۳۹۲۶ - ۳۹۳۴.

۴. ش ۳۹۵۴.

۱. ش ۳۹۰۲ - ۳۹۲۵.

۳. ش ۳۹۳۵ - ۳۹۳۶.

۵. ش ۷۰۵۸ - ۷۰۷۰.

زندگینامه ناصر خسرو / ۳۷

ناصر خسرو همچنین در جای دیگری از دیوانش، پس از شرح فراگیری دانشهای گوناگون، از انبوه چون و چراهایی سخن می‌گوید که جانش را به ستوه آورده بودند. وی شفای جانش را در دعوت آل پیامبر (یعنی همان تعالیم اسماعیلی) و پیروی از خلفای فاطمی می‌یابد.^۱ ناصر خلفای فاطمی را فرزندان و جانشینان اهل بیت بر می‌شمارد که به فرمان خداوند، امام حق‌اند و بر مردمان امیرند و به تأیید الهی، در شب گمراهی، همچون ستارگانی می‌درخشند و گمشدگان را راه می‌نمایند. آنان در نظر ناصر، در چنان پایه‌ای از فضل و شرف قرار دارند که به کعبه و رکن و صفا می‌مانند و مردان و زنان، همه، غلام و کنیزشان به شمار می‌روند.^۲ بنگرید:

ای پسر، دین محمد به مثل چون جسد است

که بر آن شهره جسد، فاطمیان همچو سرند

چون شب دین سیه و تیره شود فاطمیان

صبح مشهور و مه و زهره ستاره سحرند

داد در خلق جهان جمله پدرشان گسترند

چه عجب گر پسران همچو پدر دادگرند^۳

۱. ش ۴۱۲۰ - ۴۱۲۵. نیز نک: ش ۶۰۸۹ - ۶۱۲۸ و ۷۷۹۰ - ۷۷۹۷ و ۶۰۵۵ - ۶۰۷۷.

۲. ش ۲۰۷۱ - ۲۰۸۱ و ش ۲۱۷۲ - ۲۱۷۶.

۳. ش ۲۱۷۷ - ۲۱۷۹.

۳۸ / دانای یمگان

ناصر همچنین در برخی اشعارش، المستنصر بالله^۱، خلیفه فاطمی
 مصر را سبب هدایتش به راه راست، معرفی می‌کند:
 خیل سخن را زهی^۲ و بنده من کرد
 آن که ز یزدان به علم و عدل مُشار است
 مشتری اندر نمازگاه مر او را
 پیشرو و جبرئیل غاشیه‌دار^۳ است
 طلعت مستنصر از خدای جهان را
 ماه منیر است و این جهان شب تار است
 روح قُدس را ز فخر روزی صد راه
 گرد در و مجلسش مجال و مدار است
 قیصر رومی به قصر مشرف او در
 روز مظالم^۴ ز بندگان صغار است
 خلق شمارند و او هزار ازیراک
 هر چه شمار است جمله زیر هزار است
 رایت^۵ او روز جنگ شهره درختی است
 کش ظفر و فتح برگها و ثمار است

۱. ناصر خسرو در سفرنامه، در وصف المستنصر می‌نویسد: «مردی جوان، تمام هیكل، پاک صورت، از فرزندان امیر المؤمنین حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما» (سفرنامه، ص ۶۸)
 ۲. غلام.
 ۳. خادم.
 ۴. روز دادخواهی.
 ۵. پرچم.

زندگینامه ناصر خسرو / ۳۹

مرکب او را چو روی سوی عدو کرد

نصرت و فتح از خدای عرش نثار است^۱
 المستنصر در سخن ناصر، جامع علوم، گنجینه دار دانشهای قرآن و
 قبله مردمان است که در هر سرزمینی، نمایندگانی دارد که خلق را به سوی
 او رهنمون می‌شوند^۲ و هر که خواهان دیدن رخسار حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام
 است، می‌تواند در چهره المستنصر - که قبله دنیا و دین است - بنگرد.^۳
 مستنصر خداوند هفت کشور است که دهقانی خراسان را به ناصر خسرو
 عطا کرده است.^۴ وی در نظر ناصر، بدان گونه است که چو بر منبر جد
 خود خطبه خواند، روح الامین به پای منبرش نشیند. دست او در بخشش،
 نهر کوثر و دلش بسان دریاست.^۵ مستنصر عطای خداوند به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 است و در حقیقت، یکی از آیات سوره حمد به شمار می‌رود. او در عالم
 ملکوت، فرشته محسوب می‌شود؛ هرچند که در عالم جسمانی، به دیگر
 انسانها می‌ماند.^۶ مستنصر امام حق و مایه امان ز اهل روزگار و حریم امن و
 خورشید بی‌زوال و فخر فرزندان علی عَلَيْهِ السَّلَام و سایه و نور خداست.^۷
 ناصر خسرو خود را حسان^۸ مستنصر می‌خواند^۹ و از خداوند می‌خواهد
 که توفیقش دهد تا روز و شب، المستنصر را فرمانبرداری کند که این در

۱. ش ۱۰۶۲ - ۱۰۷۰.

۲. ش ۳۲۸۷ - ۳۲۹۳.

۳. ناصر خسرو در مقدمه خوان الاخوان نیز بدین امر اشاراتی کرده است. (نک:

خوان الاخوان، ص ۴)

۴. ش ۳۷۶۸ - ۳۷۸۱.

۵. ش ۴۹۸۹ - ۴۹۹۹.

۶. ش ۵۶۸۶ - ۵۶۹۴.

۷. ش ۷۳۶۵.

۸. شاعر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

نزد او، خود بندگی و طاعت خداست.^۱

باری، ناصر خسرو در سفر هفت ساله‌اش، بیشتر ایام را در مصر سپری کرده؛ مصری که در آن روزگار، تحت حکمرانی خلفای فاطمی اسماعیلی مذهب بوده‌است. وی در سفرنامه، روز پای نهادنش به قاهره، ویژگیهای سرزمین مصر و شهرهایش، احوال مردمان آن و چگونگی زندگی‌شان، وصف مسجد جامع شهر، اوصاف لشکریان و قوای نظامی، شمایل سلطان مصر و سیرت او و اوضاع قصر و دربار و حتی مطبخ سلطان و... همه را آورده^۲؛ لیکن دربارهٔ فعالیت‌های فاطمیان و مبلغان اسماعیلی، هیچ سخنی بر زبان نرانده‌است؛ با اینکه یکی از رخداد‌های مهم سفر وی به مصر و اقامتش در آنجا، برگزیدن مذهب اسماعیلی توسط او و طی مدارج و مراتب این مذهب و رسیدن به مرتبت بالای «حجتی»^۳ است.^۴

۱. ش ۴۸۳۳. ستایش المستنصر بالله در شعر ناصر، بسیار از آنچه یاد شد، افزون‌تر است. نمونه‌های دیگر را در این ابیات ببینید: ش ۹۱۴۷ - ۹۱۵۰ و ۵۸۹۷ - ۵۹۰۹ و ۶۰۶۵ - ۶۰۶۷ و ۶۲۴۹ - ۶۲۵۸ و ۶۲۹۳ - ۶۲۹۵ و ۶۳۵۶ - ۶۳۶۲ و ۶۳۹۳ - ۶۵۸۴ و ۶۵۸۵ - ۶۶۳۳ و ۶۷۱۳ - ۶۷۱۹ و ش ۶۹۰۵ - ۶۹۱۷ - ۷۳۶۴ - ۷۳۶۵ و ۷۳۶۵ - ۷۶۳۴ و ۷۶۴۸ - ۷۹۵۵ و ۷۹۷۲ - ۹۶۵۱ - ۹۶۶۵ و ۹۷۰۵ - ۹۷۱۵ و ۱۰۲۴۰ - ۱۰۲۴۲.

۲. نک: سفرنامه، صفحات ۵۴ - ۸۲.

۳. مراتب اسماعیلی هفت تاست. این مراتب از پایین به بالا چنین‌اند: ۱. مستجیب ۲. مأذون ۳. داعی ۴. حجت ۵. امام ۶. اساس ۷. ناطق. مقصود از ناطق، پیامبر و مراد از اساس، وصی پیامبر است. (نک: خوان‌الاخوان، ص ۱۷)

۴. این سخن بنا بر قول مشهور است (نک: مقدمهٔ تقی‌زاده بر دیوان ناصر خسرو، ص ۲۷)؛



زندگینامه ناصر خسرو / ۴۱

اسماعیلیان^۱ و فاطمیان

پیدایش اسماعیلیان به زمان درگذشت امام صادق علیه السلام می‌رسد. پس از درگذشت امام صادق علیه السلام، گروهی از شیعیان چنین گفتند که آن امام از دنیا رفت و فرزندش اسماعیل را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. اما اسماعیل، فرزند ارشد امام صادق، در حیات پدر، چشم از گیتی فرو بسته بود؛ لیکن اینان مرگ اسماعیل را انکار کردند و افزون بر اعتقاد به امامت و حیات اسماعیل، او را قائم موعود نیز برشمردند. گروهی دیگر، چنین گفتند که اسماعیل در زمان حیات پدر، درگذشته؛ اما او فرزند خویش محمد را به عنوان امام پس از خود برگزیده است. گروه سوم، دعوی کردند که امام صادق علیه السلام خود محمد بن اسماعیل را به عنوان جانشین پدرش، اسماعیل، به امامت، شناسانده است. شیخ مفید (م ۴۱۳ ق)

→

لیکن برخی از محققان درباره زمان اسماعیلی شدن ناصر خسرو، نظر دیگری دارند. گروهی معتقدند که ناصر پیش از سفرش، گرایشهای اسماعیلی داشته و حتی مقصد اصلی او در این سفر نه مکه، بلکه مصر بوده است و دسته‌ای دیگر، بر این باورند که ناصر خسرو پس از بازگشت از سفر و در شهر بلخ، بعد از مطالعه و اندیشه در آثار اسماعیلیه، بدین مذهب گرویده است. (نک: مقدمه دکتر دبیرسیاقی بر سفرنامه، ص ۲۱)

۱. اسماعیلیه در طول تاریخ و در سرزمینهای گوناگون جهان اسلام، به نامهای مختلف نامیده می‌شدند. این نامها را می‌توان در دو گروه جای داد: ۱. نامهایی که اسماعیلیان خود برای خود برگزیده بودند؛ مانند: سبعی، باطنی، اصحاب تعلیم، اهل تأویل، اصحاب الدعوة الهادیه و... ۲. نامهایی که مخالفان آنان بر ایشان نهاده بودند؛ مثل: قرمطیه (یا قرمطیه)، ملاحده، زنادقه و اباحیه... (دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۱۷۳)

۴۲ / دانای یمگان

دانشمند بزرگ شیعه، این هر سه گروه را اسماعیلی می‌داند و سبب آن را اعتقاد ایشان به امامت اسماعیل بر می‌شمارد.^۱ اسماعیلیان سلسله امامت را در فرزندان اسماعیل، جاری می‌دانند.^۲

پس از محمد، امامان اسماعیلیه به دو دسته تقسیم شدند. دسته نخست امامان مستور بودند که پنهانی، در شهرها می‌گشتند و مبلغان آنان آشکارا به دعوت، مشغول بودند. پس از امامان مستور، دور به عبیدالله مهدی (م ۳۲۲ ق) رسید که دعوتش را آشکار کرد. فرزندان عبیدالله هر یک بر اساس معرفتی پدر، امام به شمار می‌آمدند. وی دعوی مهدویت کرد و دولت فاطمی را در مراکش، بنیاد نهاد.^۳

اسماعیلیان در صدوپنجاه سال اول تاریخ خود، یعنی از رحلت امام جعفر صادق علیه السلام در ۱۴۸ قمری تا تأسیس خلافت فاطمی در شمال آفریقا در ۲۹۷ قمری، اصول عقاید و مبانی دعوت خود را بیشتر به طور شفاهی ترویج می‌کردند. به همین دلیل، از آن دوره تنها قسمتهایی از چند متن اصیل اسماعیلی به جا مانده است؛ ولی نظام مذهبی اسماعیلیان نخستین و بسیاری از آراء ایشان، در منابع دوره دوم تاریخ اسماعیلیه، یعنی دوره اسماعیلیان فاطمی، انعکاس یافته است. براساس آثار غنی اسماعیلیان فاطمی - که در دهه‌های

۱. الفصول المختاره، صفحات ۳۰۵ - ۳۰۶.

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۹۵.

۳. فرهنگ فارسی معین، ج ۵، صفحات ۱۴۸ - ۱۴۹ و ۱۱۵۸.

زندگینامه ناصر خسرو / ۴۳

اخیر در دسترس محققان غیر اسماعیلی نیز قرار گرفته - اکنون معلوم شده است که اسماعیلیان از ابتدا شدیداً باطنی بوده‌اند و نظام فکری و آیینی خود را بر آن اصل کلی، تدوین کرده‌اند.

نظام باطنی اسماعیلیه را می‌توان به طور کلی، مبتنی بر مفاهیم «ظاهر و باطن» و «تنزیل و تأویل» و «خاص و عام» دانست. اسماعیلیان نخستین معتقد بودند که هر یک از آیات قرآن و احادیث و احکام شرعی دارای معنایی باطنی و حقیقی است که با معنای لفظی و ظاهری آن متفاوت است. به عبارت دیگر، اسماعیلیه نخستین برای ظاهر و باطن دین دو ساحت کاملاً مجزا قائل بودند. در نظر ایشان، نه تنها آن دسته از آیاتی که آشکارا معنای مجازی دارد، بلکه حکایات و دستورهای اخلاقی و احکام و عبادات، یا هر شخص یا عمل یا شیئی که در قرآن کریم از آن یاد شده، معنایی رمزی و باطنی دارد. ایشان این نظر را به سایر کتب آسمانی و همه نوشته‌ها و احکام دینی و حتی پدیده‌های طبیعت نیز تعمیم می‌دادند. به موجب نظریه اسماعیلیان درباره تاریخ معتقدات دینی بشر - که بر پایه مفهومی ادواری بنا شده بود - با ظهور هر یک از هفت پیامبر شارع - که آغازگر دوره جدیدی از تاریخ و بنیادگذار شریعتی نو هستند - ظاهر دین تغییر می‌کند، ولی باطن آن همچنان ثابت می‌ماند. زیرا «باطن» دربرگیرنده حقایق تغییرناپذیر معنوی است.

تأویل‌گرایی^۱ ناصرخسرو

نگرش باطنی، تأویل‌گرایی شدید، اعتقاد به سلسله مراتب عالم هستی و رهبران آدمی و استفاده از حروف و اعداد در تأویل متون، به کرات، در آثار ناصرخسرو آمده است. ناصر معتقد است:

هر که ظاهر را به کار بندد و باطن را بجوید و به بیان، معرفت خدای تعالی را شناسد، رستگار شود... لازم است بر اَمّت تا ظاهر شریعت «ناطق»^۲ را به پای دارند و باطن آن را به تأویل «اساس»^۳ بدانند.

ناصرخسرو باطن را نسبت به ظاهر، در جایگاهی فراتر می‌نشانند و مردمان روزگار خویش را به سبب دوری از باطن، می‌نکوهد:

به خدای آن گروه نزدیک‌تر است از اَمّت که معانی کتاب خدای و شریعت رسول ﷺ بدانند و آن را به دانش، کار بندند... و از جمله اَمّت هیچ گروهی نیست که معنی کتاب و شریعت بجویند؛ مگر به ظاهر آن استاده‌اند و دانستن ظاهر چیزها فعل ستوران است و هر که بر ظاهر گفتار کار کند، بر درجه ستوری، بسنده کرده باشد.^۴

۱. تأویل به معنای برگرداندن کلام به اصل و مرجع، و سرانجام و مآل آن است. بنابراین، کسی که کلامی را تأویل می‌کند، به اعتقاد خود، آن را به اصل یا سرانجامش بر می‌گرداند. (نک: صحاح جوهری و مفردات راغب اصفهانی) تأویل کلام ضوابط و قوانینی دارد و یکی از ایرادهایی که بر اسماعیلیان وارد است، عدم رعایت این ضوابط و قوانین است.

۲. یعنی: پیامبر. ۳. یعنی: وصی پیامبر.

۴. وجه دین، صفحات ۲۴ - ۲۵.

زندگینامه ناصر خسرو / ۴۵

البته نزد ناصر، تنها گروهی که از میان امت، معانی کتاب خدای و شریعت رسول را همراه با دانش، به کار بسته‌اند و به ظاهر آن، بسنده نکرده‌اند و از مرحله ستوری به در آمده‌اند، اسماعیلیان‌اند! شواهد این مدعا در سخنان ناصر، فراوان است؛ از جمله، وی در شرح کلمه اخلاص، یعنی «لا إله إلا الله»، چنین می‌گوید:

آنکه بنیاد شهادت بر سه حروف آمد (حروف الف و لام و هاء) دلیل است بر سه فرشته؛ چون جد و فتح و خیال^۱... و آنکه شهادت به چهار کلیمه (= کلمه) آمد، دلیل است بر چهار اصل دین؛ چون اوّل و ثانی^۲ و ناطق و اساس و آنکه شهادت بر هفت فصل آمد، دلیل است بر هفت امام... و آنکه شهادت به دوازده حرف آمد، دلیل است بر دوازده حجّت... پس هر که لا إله إلا الله بدین گونه داند و گوید و بشناسد که این یکی دلیل بر کیست و دو دلیل بر کیست و سه دلیل بر کیست و چهار دلیل بر کیست و هفت دلیل بر کیست و دوازده دلیل بر کیست، او رسته باشد از عذاب جاودانی.^۳

وی از این سخن نیز فراتر می‌رود و مدّعی می‌شود که تسبیح همه اشیا - که در قرآن آمده^۴ - بدین معنی است که نشان این چند عدد در

۱. ناصر این سه را سه فرع روحانی می‌نامد که سه فرشته رساننده وحی به پیامبرند. (وجه دین، صفحات ۷۲ و ۹۳)

۲. مقصود ناصر خسرو از اوّل، عقل کلّ و از ثانی، نفس کلّ است. (وجه دین، ص ۱۴۰)

۳. وجه دین، ص ۹۴. ۴. سوره اسراء، آیه ۴۳.

۴۶ / دانای یمگان

جمله لا إله إلا الله، در همه اشیا نهاده شده است.^۱
 آری، ناصرخسرو معتقد است که «تنزیل بر مثال جسد است و تأویل
 بر مثال روح است مراو را.»^۲
 وی در جای دیگر تصریح می‌کند:

هر که شریعت رسول بی‌علم تأویل پذیرد، آن کس در بهشت
 بسته یافته باشد.^۳

ناصرخسرو ظاهر شریعت پیامبران را رمز و مَثَل می‌داند و راه
 رستگاری را پی بردن به حقایق آن امثال و گشودن آن رمزها بر می‌شمارد:
 شریعت‌های پیغمبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه به رمز و مثل بسته باشد و
 رستگاری خلق اندر گشادن آن باشد... و گشاده شدن در بهشت اندر
 تأویل کتاب و شریعت است و خداوند تأویل وصی هر رسول
 باشد... پس در بهشت رسول باشد و گشاینده در بهشت وصی او
 باشد و امام زمان باشد بر همه مؤمنان.^۴

گرایش تأویلی ناصر در اشعارش نیز مشاهده می‌شود:

شور است چو دریا به مَثَل ظاهر تنزیل
 تأویل چو لؤلؤ است سوی مردم دانا
 اندر بُن دریاست همه گوهر و لؤلؤ
 غَوَاص طلب کن، چه دوی بر لب دریا؟

۲. همان، ص ۲۴۴.

۱. وجه دین، ص ۹۶.

۴. همان، صفحات ۳۵، ۶۷ و ۱۸۰.

۳. همان، صفحات ۳۴ - ۳۵.

زندگینامه ناصر خسرو / ۴۷

اندر بُن شوراب ز بهر چه نهاده است
چـنـدین گهر و لؤلؤ ارزنده زیبا
از بهر پیمبر که بدین صنع ورا گفت
تأویل به دانا ده و تنزیل به غوغا^۱
همچنین:

هر که بر تنزیل بی تأویل رفت
او به چشم راست در دین، اعور^۲ است^۳

ناصر خسرو مبلغ اسماعیلیه

پیشتر یاد کردیم که سفر ناصر خسرو در سال ۴۴۴ هجری، پس از هفت سال دوری از خراسان، در شهر بلخ، پایان یافت. ناصری که روزی هم‌مذهب اکثر مردم خراسان بوده و دبیری ارجمند به شمار می‌رفته، اینک با مذهب و اعتقادی نو به زادگاهش باز می‌گردد و آیین زندگی مردمان و رسم حکمرانی سلاطین و روش و منش برخی از عالمان دینی و مهم‌تر از همه، مذهب رایج را به تندی، به نقد می‌کشد و مذهب اسماعیلی را تبلیغ و به خلافت عباسیان حمله و از حکومت فاطمیان، دفاع می‌کند.^۴

۱. ش ۳۷ - ۴۰. غوغا در اینجا، به معنای ارادل و اوپاش است.

۲. شخص یک چشم.

۳. ش ۱۰۲۱. نیز: ش ۱۱۰۵ و ش ۱۳۸۴ - ۱۳۹۳ و ش ۳۴۲۰.

۴. ش ۸۷۹ - ۸۹۵.

۴۸ / دانای یمگان

بنا بر سخن ناصر خسرو، هر یک از خلفای فاطمی در هر شهر و سرزمینی، نمایندگان و مبلغانی دارند که مؤمنان را شکار می‌کنند و به راه می‌آورند. اینان بسان کوه‌اند. ناصر نیز در شمار یکی از این کوههاست^۱ که از جانب المستنصر بالله، خلیفه فاطمی مصر - که در نظر ناصر خسرو امام زمان و رسول رسول خداست^۲ - مأمور تبلیغ مذهب اسماعیلیه و دعوت مردمان به خلافت فاطمی، در سرزمینهای خراسان است:

ز پس فاطمیان رو که به فرمان خدای

امتان را ز پس جدّ و پدر راهبرند

جدشان رهبر دیو و پری و مردم بود

سوی رضوان خدای و پسران زان گهرند

پسرت گر جگر است از تن تو، فاطمیان

مر نبی را و علی را به حقیقت جگرند

شیعت فاطمیان یافته‌اند آب حیات

خضر این دور شدستند که هرگز نمردند^۳

او خود در اشعارش، خویشتن را به اوصافی نظیر حجّت خراسان^۴،

صاحب جزیره خراسان^۵، حجّت مؤمنان خراسان^۶ و حجّت مستنصر^۷

وصف کرده است؛ اما ظاهراً تبلیغ او در خراسان، با ترس و بیم همراه

۲. ش ۱۸۳.

۱. ش ۲۰۸۲ - ۲۰۹۱.

۴. ش ۸۹۷ و ۱۱۲۹ و ۳۲۹۴.

۳. ش ۲۱۹۳ - ۲۱۹۶.

۶. ش ۹۰۲۸.

۵. ش ۷۲۵۰.

۷. ش ۹۱۸۸.

زندگینامه ناصر خسرو / ۴۹

بوده است:

چو خلق جمله به بازار جهل می رفتند

همی ز بیم نیارم گشاد دگان را^۱

زندانی یمگان^۲

دعوت ناصر خسرو به پیروی از خلفای فاطمی و گرویدن به آیین اسماعیلی، حکومت و مذهب رسمی سرزمین خراسان را تهدید می کند؛ از این رو، حاکمان و عالمان خراسان، در برابر خروش ناصر، خاموش نمی نشینند و او را در برابر خود خطری جدی به شمار می آورند و برای فروخواباندن صدایش، او را مجبور به فرار به یمگان می کنند.^۳ سفر اجباری ناصر به یمگان و رانده شدنش از خراسان، خود نشانه تأثیر شدید تبلیغات وی بوده است. افزون بر این، یکی از معاصران ناصر خسرو، به نام ابوالمعالی، در یکی از آثارش به اسم بیان‌الادیان، درباره ناصر و میزان تأثیر تبلیغاتش می نویسد: «او ملعونی عظیم بوده است و صاحب تصانیف در کفر و الحاد و بسیار کس از اهل طبرستان از راه برفته و آن مذهب بگرفته.»^۴

۱. ش ۱۸۵.

۲. یمگان یا یمگان از توابع بدخشان است و بدخشان شهری است در شرق افغانستان و متصل به ترکستان شرقی.

۳. ش ۸۶۴۹.

۴. کتاب بیان‌الادیان در سال ۴۸۵ هجری، یعنی چهار سال پس از درگذشت ناصر خسرو،

۵۰ / دانای یمگان

ناصر خسرو در اشعار بسیاری، داستان دوری از خراسان و تبعید به یمگان و پراکنده شدن خویش و همزبان و همنشین را از گرد خود باز گفته^۱ و خود را زندانی یمگان نامیده است.^۲ ناصر که روزگاری در میان مردمان خراسان، دبیر و ادیبی گران ارج به شمار می‌رفته و ایام را در عزّ و ناز و ایمنی می‌گذرانده، هم‌اکنون به خاطر اعتقادات اسماعیلی‌اش، در رنج و سختی است؛ چنان‌که می‌فروش در خرابیات ایمن است و ناصر در محراب عبادت، قرین بیم و ترس است^۳ و کسی نامش را نمی‌برد و نوشته‌هایش را نمی‌خواند:

کس نخواند نامه من کس نگوید نام من

جاهل از تقصیر خویش و عالم از بیم شغب^۴

ناصر خسرو حاکمان وقت، یعنی سلاطین سلجوقی را قومی فرومایه می‌خواند^۵ و آنان و عالمان حنفی مذهب را عامل زندانی شدنش می‌شناساند و گناه خود را نزد آنها، دوستی رسول و خاندان او^۶ و فضل و ادب خویش^۷ بر می‌شمارد.

→

نوشته شده است. (الذریعه، ج ۸، ص ۲۶۱. نیز نک: لغت‌نامه دهخدا، مدخل «ناصر خسرو».)

۱. ش ۷۴۰ و ۵۶۲۰ و ۵۶۶۳ و ش ۶۶۸۳.

۲. ش ۷۳۸ و ۲۱۲۵. ۳. ش ۷۴۷ - ۷۴۸. نیز: ش ۲۸۰۶ و ۶۱۷۶.

۴. ش ۷۴۱. (شغب یعنی: فتنه و فتنه‌انگیزی)

۵. ۷۳۵۰ - ۷۳۵۳ و ش ۷۴۲۱ - ۷۴۲۲ و ۷۴۲۵.

۶. ش ۶۱۲۲ و ش ۶۱۷۷ - ۶۱۷۹ و ش ۹۲۲۶ - ۹۲۲۷ و ش ۹۵۰۲ و ۸۷۵۸.

۷. ش ۷۴۹۲.

زندگینامه ناصر خسرو / ۵۱

اعدای اولیای خدایم عدو شدند
 چون اولیای او را من ز اولیا شدم
 گر گفتم از رسول علی خلق را وصی است
 سوی شما سزای مساوی^۱ چرا شدم؟
 ور گفتم اهل مدح و ثنا آل مصطفی است
 چون زی شما سزای جفا و هجا^۲ شدم؟
 عییم همی کنید بدانچهام بدوست فخر
 فخرم بدانکه شیعت آل عبا شدم^۳

نیز:

ندانم جز این عیب من خویشتن را که بر عهد معروف روز غدیرم
 بدانست فخرم که جهال امت بدانند دشمن قلیل و کثیرم^۴
 همچنین:

در بلخ ایمن اند ز هر شری می خوار و دزد و لوطی و زن باره
 ور دوستدار آل رسولی تو از خانمان کنندت آواره
 پس حیلتی ندیدم جز کردن از خانمان خویش به یکباره^۵
 ناصر خسرو خویشتن را علوی گوهر پاکی می نامد^۶ که همچون
 جواهری، جایش در کوهستان است و می افزاید همان گونه که پیامبر از بیم

۲. دشنام و سرزنش و بدگویی.

۴. ش ۶۴۹۰ - ۶۴۹۱.

۶. ش ۲۱۲۵.

۱. بدیها، زشتیها.

۳. ش ۶۱۱۷ و ۶۱۱۹ - ۶۱۲۱.

۵. ش ۱۸۶۴۵ - ۱۸۶۴۶ و ۱۸۶۴۹.

۵۲ / دانای یمگان

مخالفتان به غاری پناه برد، او نیز در غار پناه گرفته است.^۱ باری، شکوه و
 گلایه ناصر از غریبی و درماندگی در یمگان و بیداد و ستم دشمنان بر او
 در جای جای اشعارش، دیده می‌شود:
 بگذر ای باد دل‌افروز خراسانی
 بر یکی مانده به یمگان دره زندانی
 اندرین تنگی بی‌راحت بنشسته
 خالی از نعمت و از ضیعت^۲ و دهقانی
 برده این چرخ جفاییشه بیدادی
 از دلش راحت و از تنش تن‌آسانی
 دل پرانده‌تر از نار پر از دانه
 تن گدازنده‌تر از نال^۳ زمستانی
 داده آن صورت و آن هیكل آبادان
 روی زی زشتی و آشفتن و ویرانی
 گشت چون برگ خزانی زغم غربت
 آن رخ روشن چون لاله بستانی
 روی برتافته زو خویش چو بیگانه
 دستگیرش نه جز از رحمت یزدانی

۱. ش ۶۴۲۶ - ۶۴۲۷.

۲. کشتزار.

۳. نی میان‌تهی و باریک.

زندگینامه ناصر خسرو / ۵۳

بی‌گناهی شده همواره برو دشمن
 ترک و تازی و عراقی و خراسانی
 فریه‌خوانان^۱ و جز این هیچ بهانه نه
 که تو بدمذهبی و دشمن یارانی^۲
 ناصر خود را سلمان یمگان می‌خواند^۳ و کسانی را که زندانی‌اش
 کرده‌اند، دیوانه می‌نامد و زندانی شدنش را به دست دیوانگان، شگفت
 بر نمی‌شمارد و چنین می‌گوید که دیوها پیشتر از او، نوح پیامبر را مغلوب
 کردند و به کناری راندند.^۴ ناصر ملول از روزگار و خلق، با پشتگرمی به
 کردگار و رسول و آیینش^۵، قرآن و حب آل پیامبر را به عنوان مونس جان و
 دل بر می‌گزیند و به اشعار و خطب مشغول می‌شود^۶ و تنهایی و رنجوری
 و زندانی شدن در یمگان^۷، وی را از تلاش در تبلیغ آیین اسماعیلی باز
 نمی‌دارد؛ چنان‌که هر سال، یکی کتاب دعوت می‌نویسد و به اطراف
 جهان می‌فرستد.^۸ او بدین سبب، خود را با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌سنجد و
 همان گونه که حضرتش مایه فخر عربستان شد، خود را مایه فخر و
 نامداری یمگان بر می‌شمارد:

۱. نفرین‌گویان.

۲. ش. ۹۶۱۰-۹۶۱۸. مقصود از یاران، صحابه پیامبر است. دشمنی با صحابه پیامبر، نسبت ناروایی
 است که برخی از سنیان، گاه، به شیعیان داده‌اند و می‌دهند.
 ۳. ش. ۹۲۹۶. ۴. ش. ۶۰۶۹ - ۶۰۷۰.
 ۵. ش. ۴۸۲۹. ۶. ش. ۷۵۶ و ش. ۵۶۲۲.
 ۷. ش. ۶۱۷۵. ۸. ش. ۶۶۸۹.

۵۴ / دانای یمگان

نامدار و مفتخر شد بقعه یمگان به من

چون به فضل مصطفی شد مفتخر دشت عرب^۱
 بنابر گزارش عمادالدین زکریای قزوینی (م ۶۸۲ق) در کتاب آثارالبلاد و
 اخبارالعباد، ناصر خسرو در یمگان، افزون بر نگارش کتاب و سرایش شعر،
 به کارهایی دیگر همچون ساخت بناها و عمارتهای شگفت‌انگیز، اشتغال
 داشته است. عمادالدین قزوینی در وصف شهر یمگان می‌نویسد:

شهری است در میان کوههایی که در بدخشان واقع است و به
 جهت صعوبت راه، کسی نتواند بدان شهر ظفر یابد. و در آنجا
 معدن نقره و معدن بلخ^۲ - که شبیه به لعل است - می‌باشد. امیر
 حسام‌الدین [ابوالمؤیدبن نعمان] گوید که حکیم ناصر خسرو در آن
 شهر متحصن شد و حکیم پادشاه بلخ بود و به جهت خروج اهل
 بلخ^۳، به یمکان گریخت و در آنجا عمارات عالی بنا نهاد.
 حسام‌الدین گوید که در عمارات آن شهر، صور و تماتیل بسیار دیدم
 که گویا جان داشتند و حرکت می‌کردند. مردم را از تماشای آن
 صورتها منع نمودند و گفتند: هر که به اینها نظر کند، یا دیوانه شود
 یا آسیبی به بدنش رسد. و گوید که باغی در آن طرف عمارات بود؛
 شب تا سحر، آوازه‌های مختلف - که به آواز حیوانات معهود
 نمی‌ماند - از آنجا استماع می‌نمودم.

۱. ش ۷۵۳.

۲. معرب بدخش؛ لعل.

۳. یعنی قیام بلخیان در برابر وی.

زندگینامه ناصر خسرو / ۵۵

نقل کنند که در آنجا، حمامی است از عجایب دنیا از بناهای حکیم ناصر خسرو. مفهوم نمی‌شود که به چه نوع این را بنا نهاده. هر که وصف آن حمام را نماید، از کثرت عجایب اوصاف که دارد، مستمعان تصدیق ننمایند تا خودشان نبینند. و آن حمام تا این زمان باقی است. وصف آن حمام، آن است که چون داخل رختکن آن حمام شوی، خانه‌ای مربع به نظر می‌آید مصور و منقش به صور حیوانات. درب حمام در آنجا دیده نمی‌شود و لکن بیست و چهار حلقه در آن رختکن به نظر می‌آید که آویخته‌اند. از حمامی می‌پرسند که در حمام کجاست؟ حمامی گوید که اگر هر یک از این حلقه‌های بیست و چهارگانه را بکشی، در حمام باز شود. یکی از آن حلقه‌ها را می‌کشند، دری باز می‌شود و صورت یکی از حیوانات که بر بالای آن در کشیده‌اند، بر هم می‌خورد. و چون از یکی از این درها داخل شوند، به گنبدی وارد می‌شوند مانند گنبد رختکن و لکن هفده حلقه در این گنبد می‌باشد. هر یک از آنها را بکشند، دری پیدا می‌شود مانند گنبد اول و چون داخل شوند، باز به گنبدی رسند مانند گنبد اول. و در این گنبد، دوازده حلقه آویخته شده، هر یک از این حلقه‌ها را بکشند دری پیدا می‌شود و به گنبدی دیگر می‌رسد؛ مانند گنبدهای سابق و لیکن در این گنبد، نه حلقه آویخته شده و به هر یک از حلقه‌ها که اشاره کنی، دری پیدا می‌شود و گنبدی مثل درها و گنبدهای سابق؛ مگر اینکه در این گنبد، هفت حلقه آویخته شده و این قبه آخری است. و یکی از این درها، داخل حمام می‌شود و اگر غیر آن حلقه گشوده شود، انسان خود را در

رختکن اول ببیند.

امیر مؤید گوید که مکرر به این حمام رفته‌ام و به همین طریق که مذکور شد، دیده‌ام. حکایت این حمام در خراسان مشهور است؛ زیرا که این حمام وقف است و کسی را مانع از دخول نمی‌شوند و جمیع مایحتاج حمام را در آنجا گذاشته‌اند و از هیچ‌کس اجرت حمام قبول نکنند.

از عجایب دیگر حمام، آن است که سی محل در گرمخانه می‌باشد که به یک جام، همه آن مواضع روشن شده و هیچ‌کس بالای بام آن حمام نتواند رفت و کیفیت و چگونگی حمام را که به چه نحو ساخته‌اند، کسی نداند؛ مگر بانی آن. و الله أعلم بحقایق الأمور.^۱

هرچند وصفی چنین از آنچه ناصر خسرو در یمگان بنا نهاده، اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد، لیکن ظاهراً آشنایی ناصر با مهندسی و معماری و تبخرویی در این فنون، مسلم است. شاهد این دعوی، افزون بر سخنان ناصر در اشعارش^۲، گزارش و وصف دقیق اوست از بناهایی که در طی سفرش دیده است. برای نمونه، وی در وصف المسجد الاقصی می‌نویسد:

آنجا را عمارتی به تکلف کرده‌اند و فرشهای پاکیزه افکنده و

۱. آثارالبلاد و اخبارالعباد، صفحات ۵۶۶ - ۵۶۷.

۲. نک: ش ۴۱۰۷ و ۴۱۱۱ - ۴۱۱۹.

زندگینامه ناصر خسرو / ۵۷

خادمان جداگانه ایستاده، همیشه خدمت آن را کنند. و چون به دیوار جنوبی بازگردی، از آن گوشه، مقدار دویست گز پوشش نیست و ساحت است و پوشش مسجد بزرگ - که مقصوره^۱ در اوست - بر دیوار جنوبی است و غربی. این پوشش را چهارصد و بیست ارش^۲ طول است در صد و پنجاه ارش عرض. و دویست و هشتاد ستون رخامی است. و بر سر اسطوانه‌ها طاقی از سنگ در زده و همه سر و تن ستونها منقش است و درزها را به ارزیز^۳ گرفته؛ چنانکه از آن محکم‌تر نتواند بود. و میان دو ستون، شش گز است؛ همه فرش رخام ملون انداخته و درزها به ارزیز گرفته. و مقصوره بر وسط دیوار جنوبی است، بسیار بزرگ؛ چنانکه شانزده ستون در آنجاست و قبه‌ای نیز عظیم بزرگ منقش به مینا... و محرابی بزرگ ساخته‌اند همه منقش به مینا و دو جانب محراب، دو عمود رخام است به رنگ عقیق سرخ. و تمامت ازاره^۴ مقصوره رخامهای ملون... و سقف این مسجد به چوب پوشیده است، منقش و متکلف. و بر دو دیوار مقصوره - که با جانب ساحت است - پانزده درگاه است و درهای به تکلف بر آنجا نهاده؛ هر یک ده گز علو در شش گز عرض. ده از آن جمله بر آن دیوار که چهارصد و بیست گز است و پنج بر آن که صد و پنجاه گز است. و از جمله آن درها یکی برنجی، بیش از حد به تکلف و نیکویی ساخته‌اند؛

۱. غرفه ماندی محصور که امام جماعت در آن می‌ایستاد.

۲. واحدی برای اندازه‌گیری طول، از آرنج تا سر انگشتان. (تقریباً معادل نیم متر)

۳. قلع.

۴. آن قسمت از دیوار اتاق یا ایوان که از کف طاقچه تا روی زمین باشد.

چنان‌که گویی زرین است... و همه پست‌بامها به ارزیز اندوده
 باشد. و در زمین مسجد، حوضها و آبگیرها بسیار است، در زمین
 بریده. چه مسجد به یکباره بر سر سنگ است؛ چنان‌که هر چند
 باران بیارد، هیچ آب بیرون نرود و تلف نشود همه در آبگیرها رود
 و مردم بر می‌دارند. و ناودانها از ارزیز ساخته که آب بدان فرود
 آید و حوضهای سنگین در زیر ناودانها نهاده، سوراخی در زیر آن،
 که آب از آن سوراخ به مجرا رود و به حوض رسد، ملوث نشده، و
 آسیب به وی نرسیده.^۱

باری، ناصر بیش از پانزده سال^۲، در یمگان می‌ماند و در همانجا و در
 سال ۴۸۱ قمری، چشم از گیتی فرو می‌بندد.^۳ بیشتر آثار منظوم و منثور
 ناصر خسرو مربوط به دوران یمگان است.

۱. سفرنامه، صفحات ۳۵-۳۷. نیز نک: داستان نقش کردن محراب مسجدی در شهر فلج، به دست
 ناصر خسرو. (سفرنامه، صفحات ۱۱۹-۱۲۰)
 ۲. او خود در برخی اشعارش، اشاره می‌کند که پانزده سال است که در یمگان است. (ش ۶۳۰۷)
 ۳. نک: لغت‌نامه دهخدا.

آثار ناصر خسرو

ناصر خسرو آثار فراوانی به نظم و نثر دارد. او خود در این باره، چنین سروده است:

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن

زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا^۱
 به جز سفرنامه، آثار منشور ناصر در مسائل حکمی^۲ و کلامی است. کتابهایی نظیر زادالمسافرین، وجه دین، جامع‌الحکمتین، خوان الاخوان و ره‌ایش و گشایش از این دست‌اند. ناصر در برخی از آثارش، به ویژه در کتاب وجه دین، کاملاً در چهره یک متکلم^۳ اسماعیلی ظاهر می‌شود و مسائل فلسفی و کلامی را از دیدگاه مذهب اسماعیلیه، تبیین و تشریح می‌کند.

۱. ش ۱۰۱.

۲. حکمی منسوب به حکمة است؛ همان‌گونه که سنی منسوب به سنّة است.

۳. متکلم در اینجا، یعنی دانشمند «علم کلام» و علم کلام، علمی است که در آن، بر اساس عقل و نقل، به تبیین و اثبات اعتقادات دینی پرداخته می‌شود.

۶۰ / دانای یمگان

نگاهی به برخی از آثار منشور ناصر خسرو

۱. زادالمسافرین

ناصر خسرو این کتاب را پس از بازگشت از سفر مکه و در سال ۴۵۳ هجری نگاشته است.^۱ ناصر در اشعارش، از این کتاب یاد کرده و آن را اصل و قانون معقولات نامیده است:

ز تصنیفات من زادالمسافر

که معقولات را اصل است و قانون^۲

ناصر در دیباچه زادالمسافرین، مردمان را در دنیا، مسافرانی می‌خواند که زندگی‌شان همچون سفری بی‌درنگ و توقف‌ناپذیر است. به اعتقاد وی، آدمی باید بدین حقیقت، توجه کند و مبدأ و مقصد این سفر را بازشناسد و برای این سفر گریزناپذیر، زاد و توشه بگیرد. او بیشتر مردم را از نگرش در این امر، غافل می‌بیند و از این رو، دست به قلم می‌برد و کتابی می‌نویسد که این مسافران را زاد و توشه باشد.

و چون حال این است و ما بیشتر مردم را از نگرستن در این باب، غافل یافتیم و نادانان امت مرحق را خوار گرفته... و بر امثال و ظواهر کتاب خدای ایستاده و ممثولات و بواطن و معانی آن از دست بازداشته و بر محسوسات و کتایف، فتنه گشته و از معقولات و لطائف، دور مانده و... دانایان را به علم حقایق و مر بینندگان را

۲. ش ۷۴۴۶.

۱. زادالمسافرین، ص ۲۸۰.

آثار ناصر خسرو / ۶۱

به چشم بصائر و مر جویندگان حق را و جداکنندگان جوهر باقی ثابت را از جوهر فانی مستحیل، ملحد و بد دین و قرمطی نام نهاده‌اند، واجب دیدیم مر این کتاب را اندر این معنی، تألیف کردن و نام نهادن مر این کتاب را به زادالمسافرین. و یاری بر تمام کردن این کتاب را از خدای خواهیم، به میانجی خداوند زمان خویش، المستنصر بالله.

و خردمندان را بنماییم به برهانهای عقلی و به حجت‌های منطقی که آمدن مردم از کجاست و بازگشتن به چیست و ظاهر کنیم به آیتها از کتاب خدای تعالی که قرآن است که رسول مصطفی ﷺ بدان فرستاده شد سوی خلق تا مر این خواب‌کنندگان را از این خواب - که بیشتر مردم در آن غرقه‌اند - بیدار کند....

و وصیت ما مر خردمندان را آن است که مر این کتاب را به‌آهستگی، تأمل کنند تا زاد خویش اندرین سفر، از او بیابند و برگیرند و چون بیابند، بدانند که مثل ما اندر برون آوردن این علم لطیف و دشوار و بایسته، مثل کسی است که چاههای ژرف بکند و کاریزهای عظیم براند تا مر آب خوش را از قعر چاه خاک بر هامون، بر آورد تا تشنگان و مسافران بدان برسند و هلاک نشوند؛ و مر این چشمه آب خوش را از دیوانگان امت، صیانت کنند تا مر این را به جهل و سَفَه خویش، پلید و تیره نکنند.^۱

این زاد و توشه در نزد ناصر، علم و دانش است.^۲

۲. همان، ص ۴۸۴.

۱. زادالمسافرین، صفحات ۳ - ۵.

۶۲ / دانای یمگان

باری، ناصر خسرو زادالمسافرین را در بیست و هفت بخش اصلی، سامان داده است. وی در این کتاب، از قول و کتابت، حواس ظاهر و باطن، جسم و اقسام آن، حرکت و انواعش و از نفس و هیولاً^۱ و مکان و زمان و ترکیب و فاعل و منفعل و حدوث عالم و اثبات صانع و مبدأ و معاد و... سخن گفته است.

ناصر در این کتاب، اقوال طبیعیان و دهریان را نقل و نقد می‌کند و در این میان، به رد سخنان محمد زکریای رازی در مسائلی همچون قدم ماده و کیفیت لذت و آلم، توجه خاص دارد.

ناصر خسرو در این کتاب، می‌کوشد تا به زعم خود، خردمندان را به دین حق و اعتقاد درست، رهنمون شود و آنان را از نیرنگ و فریب منکران خدا برهاند. وی کسانی را که حکمت را از رسول حق نیاموخته‌اند و از جانب خویش، سخنان بی‌اصل گفته‌اند، عنکبوتانی می‌خواند که برای صید ضعیفان و نابودی آنان، دام گسترده‌اند.^۲

۲. خوان الاخوان

خوان الاخوان کتابی است در صد بخش، در موضوعات متنوع فلسفی و کلامی. رویکرد تأویلی در این کتاب، بیش از زادالمسافرین است. ناصر خسرو هر بخش از این کتاب را «صف» نامیده است. برای مثال، وی

۱. ماده هر چیز.

۲. زادالمسافرین، صفحات ۱۵۰ - ۱۵۱.

آثار ناصر خسرو / ۶۳

در صف هفدهم، دربارهٔ همخوانی و سازگاری احکام دین با عقل می‌نویسد:

سخن اندر آنک هر چه پیغامبر فرمود و خود بکرد، به عقل، نیکوست و هر چه از آن مر خلق را بازداشت و خود نکرد، سوی عقل، زشت است.

گوییم، نفس شهوانی بدفرمای است و مردم را چیزهای بد فرماید که فایدهٔ آن، همه، مر جسد را باشد و از پسند عقل، دور باشد؛ چون زنا و لواطت و خواستهٔ^۱ مردمان ستدن و مردم کشتن به ناحق و جفا کردن مر کسی را که سزاوار جفا نباشد و فرائض خدای و سنت رسول او بگذاشتن^۲... زشتی زنا و لواطت سوی عقل آن است که هر چیزی که مردم خردمند زشت دارد که کسی با او بکند، به عقل، چنان لازم آید که او آن کار را دیگر کس نکند. و هیچ خردمند روا ندارد کسی بازن و فرزند او زنا و لواطت کند. پس روا نداشتن عاقل، زنا و لواطت را برزن و فرزند خویش، روا نداشتن عقل است این دو کار ناستوده را. پس به عقل، واجب آمد فرمانبرداری رسول خدای کردن و دست بازداشتن از زنا و لواطت.^۳

یکی از تفاوت‌های معجزهٔ پیامبران و سحر ساحران، این است که سحر و ساحری قابل تعلیم و تعلم است؛ اما معجزهٔ پیامبران این گونه نیست. ناصر خسرو در صف نود و چهارم خوان‌الاخوان، بدین تفاوت اشاره می‌کند

۲. فرو نهادن و انجام ندادن.

۱. مال، دارایی.

۳. خوان‌الاخوان، صفحات ۵۰ - ۵۱.

و می نویسد:

سخن اندر فرق معجز پیامبران و میان سحر:
و اما فرق میان معجز و سحر و ساحر آن است که آنچه^۱ پیامبر
کند، هیچ کس آن نتواند کردن؛ از بهر آنکه^۲ اندر هیچ نفسی آن
خاصیت نیست از روح القدس که اندر نفس پیامبر باشد و هیچ کس
به جهد و آموختن، مر آن معجز را نتواند پذیرفتن؛ و نه پیامبر
معجز مر کسی را تواند آموختن؛ بر مثال صنعتی که مردم کند در
آهنگری و درگری^۳ و جز آن. که ممکن نیست که هیچ جانور که
اندر و نفس ناطقه نیست، آن صنعت از مردم بیاموزد یا مردم بتواند
که مر خرس یا بوزینه را درگری بیاموزد؛ به سبب دور ماندن
خرس از نفس ناطقه...

و سحر ساحر آن است که چون آن سحر کسی دیگر بداند کردن
و کسی که رنج برد اندر ساحری، از او تواند آموختن و ساحر بتواند
که آن سبکدستی و ساختن خاصیت چیزها مر کسی دیگر را
بیاموزد؛ از بهر آنکه میان نفس ساحر و میان نفسهای دیگر،
مجانست است و اندر سحر ساحر چیزی نیست دیگر که اندر
مردمان دیگر نیست. و نیز که ساحر آن ساحری بیاموخته است از
دیگری و هر چیزی که مردمی آن بیاموزد، ناچاره، مردمی از او
بتواند آموختن... و کسی از پیامبر، پیامبری نتواند آموختن که آن
ایزدی است.^۴

۱. آنچه.

۲. آنکه.

۳. درودگری، نجاری.

۴. خوان الاخوان، صفحات ۲۶۶ - ۲۶۷.

آثار ناصر خسرو / ۶۵

۳. وجه دین

ناصر خسرو در دیباچه وجه دین، جزای عمل عالمانه را بهشت می‌شناساند و می‌گوید که اگر مردمان «دانش را بیاموزند و به علم کار کنند، از دوزخ رسته و به بهشت رسیده باشند.»^۱ ناصر در ادامه می‌نویسد:

و چون خردمند اندیشه کند، بداند که هر کارکنی^۲ که کار نادانسته کند، اندرین عالم آن کار بر او تاوان کنند و مزدش ندهند و هر که به دانش کند، از تاوان برهد و مزد یابد. پس واجب است بر هر خردمندی که معنی شریعت محمد مصطفی ﷺ بجوید؛ آنگه شریعت به علم، کار بندد تا سزاوار مزد کار خویش شود که آن بهشت است و از بیم تاوان که دوزخ است، برهد.^۳

ناصر نیاز مردمان به دانش دین و عمل بر اساس آن را انگیزه نگارش کتاب وجه دین معرفی می‌کند و می‌نویسد:

و چون در مسلمانی، این بود که یاد کردیم، واجب دیدیم بر خویشان، این کتاب را تألیف کردن بر شرح بنیادهای شریعت از شهادت^۴ و طهارت و نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و ولایت و امر و نهی. و نام نهادیم مر این کتاب را روی دین؛ از بهر آنکه همه چیزها را مردم بر روی توان شناخت. و خردمندی که این کتاب را بخواند، دین را بشناسد و بر شناخته کار کند و مزد کار را

۱. وجه دین، صفحات ۳ - ۴.

۲. فاعلی.

۳. وجه دین، ص ۴.

۴. شهادت به توحید و نبوت و...

سزاوار شود.^۱

وجه دین پنجاه و یک گفتار دارد و نویسنده‌اش در هر گفتار، پس از تبیین معنای ظاهری هر اعتقادی از اعتقادات اسلامی یا عملی از اعمال دینی، به معنای باطنی آن می‌پردازد و ظاهر را به آنچه خود باطن می‌پندارد، تأویل می‌کند. وجه دین سرشار از تأویلات اسماعیلی است و این تأویلات در اغلب موارد، بدون ذکر هیچ دلیلی است.^۲

پیشتر یاد کردیم که مراتب اسماعیلی هفت تاست و این مراتب از پایین به بالا چنین‌اند: ۱. مستجیب ۲. مأذون ۳. داعی ۴. حجّت ۵. امام ۶. اساس (وصی پیامبر) ۷. ناطق (پیامبر).^۳ اکنون بنگرید که ناصر خسرو بر آمدن خطیب را بر منبر در روز جمعه، چگونه به این هفت مرتبت، تأویل می‌کند:

روز آدینه، برآمدن خطیب بر منبر و پایه به پایه، به دو پای استادن و آنگه به پایه دیگر شدن، نشانی است که ناطق از درجه مستجیبی برآمد و به درجه مأذونی رسید و از درجه مأذونی، به درجه داعی رسید و از درجه داعی، به درجه حجّتی رسید و از درجه حجّتی به درجه امامت رسید و از درجه امامت، به درجه نبوت رسید و اندر هر درجه‌ای که بود، هم ظاهر و هم باطن را به

۱. وجه دین، ص ۴.

۲. البتّه مواردی هم که ناصر سخنی را به عنوان دلیل می‌آورد، محلّ تأمل و بررسی است.

۳. خوان‌الانخوان، ص ۱۷.

آثار ناصر خسرو / ۶۷

حق، به کار بست تا به دو چیزی که علم و عمل است، بر همه مرتبت بگذشت.^۱

ناصر خسرو در وجه دین، افزون بر تأویلهای کلامی، برای نشان دادن درستی مدعیاتش، گاه، با حروف و اعداد بازی می‌کند. مثلاً وی می‌گوید که کلمه شهادت (لا إله إلا الله) دوازده حرف دارد و گواهی نماز بر راستی کلمه شهادت، یکی آن است که واجبات نماز نیز دوازده تاست. وی برای آنکه تعداد واجبات نماز را به دوازده برساند، جمله «سمع الله لمن حمده» را - که هرگز در شمار واجبات نماز نیست - به واجبات نماز افزوده است!^۲

آری، فضای حاکم بر وجه دین، فضای تأویلاتی چنین است؛ اما این سخن بدین معنا نیست که مطالب این کتاب، در ترازوی عقل و نقل معتبر، هیچ وزنی ندارد. برای نمونه، ناصر در همین کتاب، در اثبات وجود حجت خدا در هر زمان، چنین استدلال می‌کند که خداوند حکیم و جواد هرگز نیازی در مخلوقی ننهد، جز آنکه پاسخ‌دهنده آن نیاز را نیز در عالم بیافریند؛ چرا که قرار دادن نیازی در یک موجود و بر طرف نکردن آن نیاز، خلاف حکمت و جود است.^۳ وی سپس می‌افزاید که آدمی به بهره‌مندی از گوهر عقل، به عنایت خداوند، از دیگر موجودات برتر شده

۱. وجه دین، ص ۱۶۲.

۲. همان، ص ۹۱.

۳. مثلاً اگر در آدمی، نیازمندیهایی همچون تشنگی و گرسنگی نهاده شده، پاسخ این نیازها نیز، یعنی آب و غذا، در جهان، موجود است.

۶۸ / دانای یمگان

است. او نیاز عقل را برای بالیدن و رشد کردن، دانش می‌داند و معتقد است که در میان مردمان، باید کسی باشد که به علم و دانش موهبتی خدا، عقول دیگر مردمان را پرورش دهد و این نیاز آنان را پاسخ گوید. این کس همان حجّت خدا بر مردمان است. بنگرید:

اندر اثبات حجّت خدای تعالی - که امام است علیه السلام - اندر هر زمانی بر خلق:

۱. از حکمت صانع حکیم، روا نباشد که حاجتمندی پدید آورد که حاجت‌رواکن او را پدید نیاورد؛ که این بخل باشد و بخل از صانع حکیم جواد، دور است.
۲. عقل مردم را^۱ نصیبی است از عنایت الاهی که دیگر حیوانات^۲ از این نصیب، بی‌بهره‌اند.
۳. عقل دانش‌پذیر است.
۴. لازم است در حکم عقل که دهنده این نصیب شریف مر مردم را، به سوی مردم، یک مرد بفرستد که مر این عقل پذیرای ایشان را پرورش کند به علم.
۵. دانش این مرد - که مردم را بدان حاجت است - باید عطایی باشد نه اکتسابی؛ چه اگر اکتسابی بودی، هر کس به جهد بدان

۱. آدمی را، انسان را.

۲. شماری از فیلسوفان، انسان را به «حیوان ناطق = حیوان عاقل» تعریف می‌کنند. بنا بر این تعریف، انسان نیز حیوان است. اما حیوان در نظر این فیلسوفان، جسمی است رشدکننده که با اراده، حرکت می‌کند.

آثار ناصر خسرو / ۶۹

توانستی رسید.

۶. خداوند از جنس حیوان، یک نوع را که مردم باشد^۱، به عطای استفادت مخصوص گردانید^۲. به همین ترتیب، باید از نوع انسان یک شخص را به عطای علم، مخصوص گرداند تا ترتیب اندر برهان راست باشد، از طریق استقراء نظائر در آفرینش^۳.

۷. آن یک تن پیغمبر باشد اندر دور خویش و وصی او باشد اندر عصر خویش و امام روزگار باشد اندر هر روزگاری. و تا جهان برپاست، نوع مردم از آن یک شخص - که بدین مرتبت مخصوص باشد - خالی نباشد؛ همچنان که جنس حیوان از نوع مردم خالی نیست و نماند.

۸. چون عجیب نیست این یک نوع مردم از جمله حیوانات به عقل، مخصوص باشد، چرا عجب باید داشت از مخصوص شدن یک شخص به مرتبت پیغمبری؟

۹. غرض صانع حکیم را از آفرینش عالم و آنچه اندرین میان است، آن یک تن داند و هر که به جای آن کس بایستد، به ناحق، و آن مرتبت را دعوی کند، خویشتن را هلاک کند.

۱. گفتیم که شماری از فیلسوفان، انسان را به حیوان ناطق تعریف کرده‌اند. در این تعریف، انسان را «نوع»، حیوان را «جنس» و «ناطق» را فصل می‌نامند.

۲. یعنی تنها انسان است که قادر است دانش بیاموزد و بدین گونه، کمال یابد.

۳. مقصود وی این است که اگر به موجودات نظر شود، هر موجودی نسبت به موجود مادون خود، کمالی افزون دارد. مثلاً گیاه نسبت به جماد، کمال «نمو» و حیوان نسبت به گیاه، کمال «حرکت ارادی» و انسان نسبت به حیوان، کمال «عقل» را افزون دارد.

۱۰. آن یک تن صلاح خلق تواند نگاه داشت؛ همچنانکه نوع مردم همی صلاح ستور را نگاه دارد و اگر آن یک تن از این جهان بشود، صلاح از میان خلق برود.^۱

ناصر خسرو در وجه دین، آیات بسیاری از قرآن کریم را نقل و تفسیر و تأویل کرده و گاه، نکات دقیق و ارزشمندی را به خواننده‌اش تقدیم کرده‌است. برای نمونه، وی با استفاده از آیه «لَمْ یَلِدْ»^۲ ارتباط خالق و مخلوق را بر مبنای علّیت، نادرست بر می‌شمارد. بر اساس سخن ناصر، معلول از علّت، صادر می‌شود و این عیناً همان زایش و تولّد است؛ اما آیه شریفه به صراحت، زایش را از خداوند نفی می‌کند و ارتباط آفریدگار و آفریده را ارتباط زاینده و زاییده نمی‌داند.

لَمْ یَلِدْ... تأویلش آن است که باری سبحانه که پدیدآورنده چیزهاست نه از چیزی... خود برتر از آن است که علّت چیزی باشد... و علّت مر چیزها را چون پدر باشد و پدر چون زاینده باشد...^۳

وی در ادامه، بر اساس آیه «وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^۴ یکی دیگر از اشکالات تبیین ارتباط خالق و مخلوق را بر مبنای علّیت، پیش آمدن

۱. وجه دین، صفحات ۸ - ۱۰، با تلخیص و اندکی تصرّف.

۲. سوره توحید، آیه ۳. ۳. وجه دین، ص ۹۹.

۴. سوره توحید، آیه ۴.

آثار ناصر خسرو / ۷۱

سنخیت میان آفریده و آفریدگار، معرفتی می‌کند و چنین می‌گوید که طبق آیه فوق، خداوند کفو و همتایی ندارد؛ لذا هیچ آفریده‌ای مانند و شبیه او نیست.

زاده آن که از او زاده باشد، مانده او باشد؛ چنان‌که معلول به علت. و مر چیزها را پدیدآوردن ایزد تعالی نه چون پدیدآوردن علت است معلول خویش را. نبینی که خدای تعالی همی گوید: «وَلَمْ یَكُنْ لَهُ کُفُوًا أَحَدٌ»؛ یعنی: نیست اندر خورد مر او را هیچ کس.^۱

باری، ناصر خود را کان علم و سخن و حکمت^۲، قبله عقلا^۳، ماه آسمان دانش^۴ و ذوالنون دریای علم^۵ می‌نامد و دانش فیلسوفان یونان را در برابر کوه علم خود، تپه‌های کوچکی بر می‌شمارد^۶ و خطاب به خویش چنین می‌سراید:

به دین بر چرخ دانش آفتابی به دانش حله دین را طرازی^۷
او معتقد است که کسی جز او، عروس سخن را نیاراسته و آنگاه که او سخن را فراخوانده و به کار گرفته، سخن ارج و عزت یافته است. بنگرید:

۱. وجه دین، ص ۱۰۳.

۲. ش ۶۳۱۳.

۳. ش ۹۳۹۶.

۴. ش ۱۰۰۶۸.

۵. ش ۱۰۶۲۴. «النون» در عربی به معنای ماهی است و ذوالنون یعنی ملازم و همراه ماهی. افزون بر این، ذوالنون لقب یونس نبی است که در شکم ماهی افتاد. منظور از ذوالنون دریای علم، کسی است که در بحر دانش، غوطه‌ور است.

۶. ش ۵۷۲۶.

۷. ش ۹۶۰۷. «طراز حله دین» یعنی: نقش و نگار جامه دین.

۷۲ / دانای یمگان

عروس سخن را نداده است کس
 به جز حجت این زیب و این یال و بال
 سخن چون منش پیش خواندم به فخر
 به صدر اندر آمد ز صَفِّ النَّعَالِ^۱
 سخن کرکس پیر پیر کننده بود
 به من گشت طاووس با پیر و بال
 سخنهای حجت به نزد حکیم
 بلند است و پیر منفعت چون جبال^۲
 البته او سبب کسب چنین جایگاه بلندی را در سخنوری، تأیید
 آل رسول می‌داند و می‌گوید:

مرا بر سخن پادشاهی و امر زمن نیست بل کز رسول است و آل
 مرا جز به تأیید آل رسول نه تصنیف^۳ بود و نه قیل و نه قال^۴

شعر ناصر خسرو

پیشتر گذشت که ناصر خسرو به هر دو زبان فارسی و عربی، شعر
 می‌سروده و در هر دو زبان، دیوان اشعاری داشته است. وی دفتر اشعار
 خود را پندنامه خوانده^۵ و شعرش را درختی دانسته که بار آن مر خرد را

۱. جایی از مجلس که مردمان در آنجا کفش از پای به در آرند؛ پایین مجلس.

۲. ش ۵۷۱۴ - ۵۷۱۶ و ۵۷۶۰. ۳. کتاب، نوشته.

۴. ش ۵۷۲۰ - ۵۷۲۱. ۵. ش ۴۷۳۲.

آثار ناصر خسرو / ۷۳

شکوفه و بار است. ناصر علم عروض را بسته حصار می‌نامد که نفس سخن‌گوی وی، کلید آن به شمار می‌رود. او طبع سخن‌سنج خود را عنان و مهارِ مرکب شعر و ادب قلمداد می‌کند^۱ و به سرایش اشعار به دو زبان عربی و فارسی، به خود می‌بالد.

این فخر مرا بس که به هر دو زبان حکمت همی مرتب و دیوان کنم^۲
ناصر گفته‌خویش را بر اندام حکمت، سر و بر چشم خرد، توتیا
می‌داند^۳ و بر آن است که چون پندهایش، جز در قرآن، پندی نیست.^۴ او
شعر خود را همچون زبور داوود، پر از حکمت می‌داند^۵ و پند و سخنش
را برای مخاطب، از شیر مادر بهتر بر می‌شمارد.^۶
او خود در ستایش شعر خویش سروده است:

بهاگیر و رخشانی ای شعر ناصر

مگر خود نه شعری بدخشان نگینی^۷

بر اعدای دین زهری و مؤمنان را

غذایی، مگر روغن و انگبینی^۸

۱. ش ۱۰۵۸ - ۱۰۶۰.

۲. ش ۶۸۶۲.

۳. ش ۱۲۳۸.

۴. ش ۱۳۴۷.

۵. ش ۳۳۸۵.

۶. ش ۳۴۵۵.

۷. نگین و لعل بدخشان در قرون وسطی، در سرتاسر عالم اسلام شهرت داشت. نگین بدخشان مثل است برای درخشندگی.

۸. ش ۹۰۳۲ - ۹۰۳۳.

۷۴ / دانای یمگان

شعر برای ناصر، ابزاری است برای بیان عقاید^۱، انتقاد از اوضاع نابسامان اجتماعی و پند و موعظه. او در اشعارش، گاه، به فیلسوفان خرده می‌گیرد و آنان را فریفته علوم افلاطونی می‌خواند و بر جدایی فلسفه و دین، تأکید می‌کند.^۲ ناصر در برخی قصایدش، راجع به جهان و زمین و زمان و... پرسشهایی فلسفی مطرح می‌کند و این سؤالات را سؤالاتی می‌داند که آدمی نمی‌تواند با فکر خود به پاسخ آنها دست یابد. وی سپس آدمی را به فراگیری علم از خزانه‌داران علم الهی، یعنی پیامبران و امامان، دعوت می‌کند.^۳ او کتاب خدا را معدن حکمت می‌نامد و حکمت غیردینی را باطل می‌شمارد:

کتاب ایزد است ای مرد دانا معدن حکمت

که تا عالم به پای است اندرین معدن همی پاید

چو سوی حکمت دینی بیابی ره، شوی آگه

که افلاطون همی بر خلق عالم باد پیماید^۴

ناصر گاه در اشعارش، از اوضاع نابسامان جامعه عصر خود انتقاد کرده است. برای نمونه، او از آبادانی میخانه‌ها، ویرانی مساجد، توانگری مطربان و تهیدستی قاریان قرآن، سخن گفته و به سر بردن شاه با شاهدان

۱. برخی از اشعار کلامی و حکمی ناصر: ش ۵۴۰ - ۵۷۳ و ش ۴۱۸۴ - ۴۲۳۴ و ش ۵۶۸۰ -

۵۹۰۹. ش ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ و ۱۷۳۱.

۳. ش ۱۷۶۸ - ۱۸۰۷ و ش ۱۸۶۲ - ۱۸۹۴ و ش ۶۰۷۷.

۴. ش ۲۰۲۱ - ۲۰۲۲.

آثار ناصر خسرو / ۷۵

نکوروی و شرابخواری مأموران جمع‌آوری مالیاتهای دینی را نکوهیده است:

خانهٔ خمّار چو قصر مشید^۱ منبر ویران مساجد خراب
مطرب قارون شده بر راه او مُقری^۲ بی‌مایه و الحائش غاب
حاکم در جلوۀ خوبان به روز نیمشبان محتسب اندر شراب^۳
یا اینکه:

بر شب بی‌طاعتی فتنه است خلق کس نمی‌جوید ز صبح دین نسیم^۴
او در ابیاتی دیگر، از خواری علم و دین در خراسان و فساد دستگاه
حاکم سخن رانده^۵ و از اینکه سرزمین دانش و ادب به جایگاه دیوان مبدّل
شده و فرومایگان بر سریر عزّت نشسته‌اند، شکوه و گلایه کرده است:
خاک خراسان که بود جای ادب معدن دیوان ناکس اکنون شد
لاجرم ار ناقصان امیر شدند فضل به نقصان و نقص به افزون شد^۶
ناصر خسرو در ابیاتی، زوال پادشاهی سامانیان را از اسباب تباهی
خراسان بر شمرده است:

به ده دینار تنبوری بخزّی

به دانگی کس نخرد جمع فرقان

۱. بلند و استوار.

۳. ش ۷۸۷ - ۷۸۹.

۵. ش ۱۵۲۴ - ۱۵۳۵.

۲. معلّم قرآن.

۴. ش ۶۳۶۷.

۶. ش ۲۲۱۴ و ۲۲۲۱.

۷۶ / دانای یمگان

خراسان زال سامان چون تهی شد
 همه دیگر شده است احوال و سامان
 ز بس دستان^۱ و بی دینی بمانده است
 به زیر دست قومی زیردستان
 به صورتهای نیکو مردمان اند
 به سیرتهای بد گرگ بیابان^۲

اهل بیت پیامبر ﷺ در شعر ناصر خسرو

ناصر خسرو پیامبر را برترین شخص عالم و خاندان او را بهترین خاندان می‌داند.^۴ ناصر - که نهال مهر آل پیامبر را در دل کاشته^۵ - خویش را از امت مصطفی و شیعه خاندان او معرفی می‌کند و کسی را پس از پیامبر، جز خاندان او، پیشرو و رهبر نمی‌شناسد.^۶ وی بر این است که از فرآل نبی، بر دلش از علم دین، نثاری باریده و او را بختیار و اهل فضل و دانش کرده است.^۷ ناصر جمال و جلال و کمال اهل بیت رسول خدا را مایه جمال و زیبایی گیتی بر می‌شمرد و آنان را افتخار زمان و اصل دین و ابر رحمت و دریای سخاوت می‌نامد^۸ و نجات و رستگاری را تنها در گرو

۱. مکر و حيله و تزوير.

۲. ش ۷۳۴۹ - ۷۳۵۲.

۳. پیشتر گذشت که ناصر خسرو خلفای فاطمی را نیز از اهل بیت پیامبر می‌پندارد.

۴. ش ۱۰۹۵۲ - ۱۰۹۵۳.

۵. ش ۱۰۹۵۴.

۶. ش ۶۶۴۰ - ۶۶۴۱ و ش ۶۵۸۳.

۷. ش ۹۵۰۴ - ۹۵۰۶.

۸. ش ۵۶۷۸ - ۵۶۸۴.

آثار ناصر خسرو / ۷۷

پیروی و فرمانبرداری آنان می‌داند:

چون به حبّ آل زهرا روی شستی، روز حشر

نشنود گوشت ز رضوان^۱ جز سلام و مرحبا^۲

ناصر به پیروی از احادیث نبوی، علی‌علیه‌السلام را هارون امت^۳ و دروازه

شهر دانش نبی^۴ می‌خواند و وی را پس از پیامبر، برترین انسان عالم

می‌شناساند.^۵ ناصر چنین معتقد است که پیامبر به فرمان خدا در روز

غدیر، علی‌علیه‌السلام، دلاور بدر و خبیر را جانشین خود گردانید و اگر کسی

دیگری را بر او بگزیند، در پیشگاه خدا حجتی نخواهد داشت^۶ «و هر که

با گزیده‌ی خدای، دیگری گزیند، او با خدای، انبازی جسته باشد.»^۷

ناصر خاطر نشان می‌کند که علی‌علیه‌السلام کسی است که پیامبر ﷺ در روز

غدیر، دست او را گرفت و امت را بدو سپرد؛ از این رو، گرفتن دست کسی

جز او روا نیست.^۸ بنگرید:

۱. نام نگاهبان بهشت است. ۲. ش ۵۰۹.

۳. پیامبر به امیرمؤمنان فرمود: «ای علی، جایگاه تو نسبت به من، همان جایگاه هارون است

نسبت به موسی.» هارون وصی حضرت موسی بود و بنابر سخن پیامبر، علی‌علیه‌السلام وصی

پیامبر و هارون امت اسلام است. سخن پیامبر به حضرت علی، به حدیث منزلت مشهور

است. ۴. ش ۸۰۶.

۵. ش ۴۸۷۰ - ۴۸۷۳.

۶. ش ۴۸۷۴ - ۴۸۷۷ و ش ۴۹۲۴ و ش ۷۹۴۳ - ۷۹۵۰ و ش ۹۳۸۵ و ش ۴۲۸۳ - ۴۲۸۴.

۷. خوان‌اللاخوان، ص ۲۰. ۸. ش ۳۵۰۰ - ۳۵۰۱ و ش ۴۳۶۳ - ۴۳۶۳.

۷۸ / دانای یمگان

مردم بدین عطا^۱ که جهان پادشاش داد
 بر جملگی جانوران پادشا شده است
 هم زین قیاس بر همه مردم سوی خدا
 مَهر پیمبران^۲ به شرف، مصطفی شده است
 وز مصطفی به امر و به تأیید ایزدی
 مختار از امتش علی المرتضی شده است^۳
 و همچنین:

پیمبر بدان داد مر علم حق را
 که شایسته دیدش مر این مهتری را
 به هارون ما داد موسی مر آن را
 نبوده است دستی بدان سامری را^۴
 ناصر امیرمؤمنان را خازن قرآن و معلّم و مبین آن می داند و می سراید:
 قران را یکی خازنی هست کایزد حواله بدو کرد مر انس و جان را
 پیمبر شبانی بدو داد از امت به امر خدای این رمه بی کران را
 تو بر آن گزیده خدا و پیمبر گزیدی فلان و فلان و فلان را
 معانی قرآن همی زان ندانی که طاعت نداری همی مر شبان را^۵

۱. مقصود از «این عطا» عقل است.

۲. خاتم النبیین.

۳. ش ۱۱۰۰ - ۱۱۰۲.

۴. ش ۲۵۶ - ۲۵۷.

۵. ش ۷۴ - ۷۷.

آثار ناصر خسرو / ۷۹

و همچنین:

همچنان کاندرا گزارش کردن فرقان به خلق
هیچ کس انباز و یار احمد مختار نیست
همچنان در قهر جباران به تیغ ذوالفقار
هیچ کس انباز و یار حیدر کرار^۱ نیست
اصل اسلام این دو چیز آمد قران و ذوالفقار
نه مسلمان و نه مشرک را در این پیکار نیست
همچنان کاندرا سخن جز قول احمد نور نیست
تیز تیغی جز که تیغ میر حیدر، نار نیست
احمد مختار شمس و حیدر کرار نور
آن بی این موجود نی و این بی آن انوار نیست
عروة الوثقی، حقیقت مهر فرزندان اوست
شیعت است آن کو که اندر عهد او بستانار^۲ نیست
بر سر گنجی که یزدان در دل احمد نهاد
جز علی گنجور نبود جز علی بُندار^۳ نیست^۴
نزد ناصر، علی علیه السلام در علم و توحید و شجاعت و تفسیر و تأویل قرآن،

۱. حمله برنده‌ای که هیچ‌گاه فرار نمی‌کند.

۲. سست و ناستوار.

۳. بُنده‌دار.

۴. ش ۱۶۶۵ - ۱۶۷۲.

۸۰ / دانای یمگان

از دیگران برتر است. او کسی است که چون بر منبر می‌نشست، روح‌القدس یاورش بود. ناصر علی علیه السلام را رازدار رسول^۱ و عطای خداوند به نبی^۲ می‌نامد و در ستایش او چنین می‌سراید:

آن که چون مدّاح او نامش براند بر زبان

ز ازدحام لفظ و معنی، جانش پرغوغا شود^۳

از همین روست که ناصر خسرو خود را جز در ستایش پیامبر و خاندانش، از سرودن شعر، گنگ می‌داند و می‌گوید:

من جز که به مدح رسول و آتش از گفتن اشعار گنگ و لالم^۴

ناصر از آن جهت که ستایشگر خاندان رسول است، نابغه ذبیانی، شاعر نامدار عصر جاهلیت عرب را پیرو خویش می‌داند و می‌گوید:

تا سخنم مدح خاندان رسول است

نابغه طبع مرا مُتابع و یار است^۵

و چنین می‌سراید:

این فخر مرا بس که به هر دو زبان حکمت همی مرتب و دیوان کنم

جان را ز بهر مدحت آل رسول گه رودکی و گاهی حسّان کنم^۶

باری، ناصر خسرو - که خداوند به او دل عنصری و طبع جریر^۷ عطا

۱. ش ۴۸۹۸ و ش ۴۹۲۲ - ۴۹۲۳ و ش ۱۰۳۶۱ - ۱۰۳۸۴.

۲. ش ۳۲۸۶. ۳. ش ۲۹۳۰.

۴. ش ۶۷۸۶. ۵. ش ۱۰۶۱.

۶. ش ۶۸۶۳. ۷. شاعر نامی عرب در عهد اسلامی است.

آثار ناصر خسرو / ۸۱

کرده است^۱ - شاعران خراسان را شعرفروش می‌خواند و آنان را بدان سبب که شعر خود را ستایشنامه شاهان ساخته و فریفته غزل‌سرایی گشته بودند، نکوهش می‌کند.^۲

صفت چند گویی ز شمشاد و لاله

رخ چون مه و زلفک عنبری را؟

به علم و به گوهر کنی مدحت آن را

که مایه است مر جهل و بد گوهری را

به نظم اندر آری دروغ و طمع را

دروغ است سرمایه مر کافری را

پسند است با زهد عمّار و بوذر

کند مدح محمود مر عنصری را؟

من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این قیمتی در لفظ دری را^۳

ناصر اهل غزل نیست^۴ و به جای اینکه در مدح شاهان شعر بگوید و

در وصف زیبارویان غزل بسراید، در مناقب و مصائب اهل بیت پیامبر ﷺ

شعر سروده و خداوند را به همین سبب، هزار بار سپاس گفته است:

هزار شکر خداوند را که خرسند است

دلم ز مدح و غزل بر مناقب و مقتل

۱. ش ۶۴۸۷

۲. ش ۲۷۱۲ - ۲۷۱۳

۳. ش ۲۶۳ - ۲۶۷

۴. ش ۶۴۵۵

اگرچه زهد و مناقب جمال یافت به من

مرا بلند نشد قدر جز بدین دو قِبَل^۱

احادیث معصومان در شعر ناصرخسرو

ناصرخسرو در اشعارش، چنین گزارش می‌دهد که کتاب خدای را از بر کرده است^۲ و آن را در ضمیر دارد.^۳ استفاده پرشمار ناصر از آیات قرآن و احادیث معصومان در آثار مثنورش، آشنایی بسیار او را با کتاب خدا و روایات معصومین نشان می‌دهد. ناصر در اشعارش نیز از این دو رکن و منبع تعالیم اسلامی، فراوان، بهره برده است. نگرش تأویلی ناصر خسرو به آیات و احادیث، و میزان اعتبار و موثق بودن احادیثی که وی بدانها استناد کرده‌است، موضوعات تحقیقی مستقلی به شمار می‌روند. ما در اینجا بدون نظر به این دو موضوع، به اختصار، صرفاً به کار رفتن احادیث معصومان را در شعر ناصر، از نظر خواهیم گذرانند. یادآوری می‌شود که بهره‌گیری ناصرخسرو از احادیث، بسیار بیش از مواردی است که نقل می‌شود.

پیامبر خدا ﷺ در تشویق به فراگیری دانش، فرموده است: اَطْلُبُوا

الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ.^۴

۱. ش ۵۵۵۰ - ۵۵۵۱.

۲. ش ۷۳۲۸.

۳. ش ۴۲۴۳.

۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷.

آثار ناصر خسرو / ۸۳

و ناصر خسرو عیناً همین سخن را در بیته نقل کرده است:
 علم را فرمود جستن چون رسول جست باید گر نباشد جز به چین^۱
 پیامبر اکرم ﷺ درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرموده است:
 «الحسنُ و الحسینُ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۲؛ «حسن و حسین سرور
 جوانان بهشتی اند».

و ناصر سروده است:

که سادات جمع جوانان جنت نبی گفت هستند شُبَّیر و شَبَّر^۳
 ناصر در بیته، جهان را سرای گذرو جایگاه اندوختن زاد و توشه برای
 سرای باقی دانسته است:

جهان را مپندار دارالقرار بل الفنجگاهی^۴ است دارالرحال^۵
 این بیت برگرفته از سخن امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه است. ایشان
 فرموده است: «الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَّا دَارٌ مَّوَرَّءَ»^۶؛ دنیا سرای گذر است نه جایگاه
 ماندن.

ایشان در سخنی دیگر، دنیا را تجارتخانه اولیای خدا بر شمرده است
 که فایده داد و ستدشان در آن بهشت است.^۷

۱. ش ۷۳۸۱.

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱.

۳. ش ۳۳۳۲. شَبَّر لقب امام حسن و شُبَّیر لقب امام حسین است.

۴. الفُنْجِیدَن به معنای اندوختن است. ۵. ش ۵۷۴۸.

۶. نهج البلاغه، ص ۱۱۵۰، حکمت ۱۲۸.

۷. همان، ص ۱۱۴۸، حکمت ۱۲۶.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ارزش هر کس را به میزان دانش او دانسته و فرموده است: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَعْلَمُ»^۱.
و ناصر همین کلام را در بیته آورده است:

قیمت هر کس به قدر علم اوست همچنین گفته است امیرالمؤمنین^۲
امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در وصیت خود به کمیل بن زیاد نخعی، چنین می آموزد که علم از مال بهتر است؛ چرا که علم سبب حفظ و نگهداری آدمی است، اما مال باید به دست آدمی، حفظ و نگهداری شود و خرج کردن دانش (آموختنش به دیگران) آن را افزون می کند؛ اما خرج کردن مال از آن می کاهد. «يَا كُمَيْلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ؛ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزُكُّو عَلَى الْإِنْفَاقِ»^۳ و ناصر خسرو به پیروی از این سخن ارزشمند، سروده است:

آن نه مال است کِش^۴ نگه داری تا نپرَد چو باز بر پرواز
آن بود مال کِت^۵ نگهدارد از همه رنجها به عمر دراز
بفزاید اگر هزینه کنیش با تو آید به روم و هند و حجاز
نتواند کسیش بَرَد به قهر نتواند کسیش برید به گاز^۶
رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در موعظه ای به امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ دنیا را زندان مؤمن و

۱. غررالحکم، ص ۴۲.

۲. ش ۷۳۸۲.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹.

۴. که آن را.

۵. که تو را.

۶. ش ۴۵۵۶ - ۴۵۵۹.

آثار ناصر خسرو / ۸۵

بهشت کافر خوانده و فرموده است: «يَا عَلِيُّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ»^۱.

و ناصر به پیروی از این سخن، سروده است:

بهشت کافر و زندان مؤمن جهان است ای به دنیا گشته مفتون^۲
 امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^۳؛ «انسان باید
 به غذایش بنگرد». دانش را طعام جان آدمی دانسته و سفارش فرموده که
 آدمی باید در اینکه غذای جاننش را از چه کسی می‌گیرد، دقت فراوانی به
 عمل آورد.^۴

امام حسن علیه السلام نیز کار کسی را که نگران غذای جسم خویش است، اما
 درباره غذای جاننش، دقتی به خرج نمی‌دهد، عجیب شمرده و فرموده
 است: «عَجَبٌ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَا كُوْلِهِ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ فَيُجَنَّبُ بَطْنَهُ
 مَا يُؤْذِيهِ وَ يُودِعُ صَدْرَهُ مَا يُرْدِيهِ»^۵؛ «شگفتا از کسی که در غذای جسمش
 می‌اندیشد و از آنچه شکمش را آزار می‌رساند، دوری می‌کند؛ اما درباره
 افکار و مطالبی که به ذهنش وارد می‌شود، اندیشه‌ای نمی‌کند و آنچه را
 سبب هلاکت جاننش است، در سینه‌اش جای می‌دهد».

و ناصر به پیروی از این تعالیم، سروده است:

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۲. ۲. ش ۷۴۴۳.
 ۳. سوره عبس، آیه ۲۴. ۴. کافی، ج ۱، ص ۴۹.
 ۵. بحار الانوار ج ۱، ص ۲۱۸.

طعام جان سخن باشد سخن جز پاک و خوش مشنو
 ازبیرا چون نباشد خوش طعام و پاک بگزاید^۱
 یا اینکه:

باطل مشنو که زهر جان است او حق را بنیوش و جای ده در دل^۲
 در احادیث امامان معصوم، تفقه در دین، یعنی به دست آوردن فهم
 عمیق از دین، امری است واجب. پیشوایان معصوم این فهم عمیق را شرط
 پذیرش اعمال دینی دانسته‌اند؛ بدان گونه که دینداری بدون تفقه را بی‌خیر
 و بی‌ارزش بر شمرده و دینداران غیر متفقه را به چارپایان تشبیه کرده‌اند.
 امیر مؤمنان در همین خصوص فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَّا
 تَفْقَهُ فِيهِ».^۳

هم ایشان در جای دیگر گفته است: «الْمُتَعَبِّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهِ كَجِمَارِ
 الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَبْرَحُ. وَرَكْعَتَانِ مِنْ عَالِمٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً مِنْ
 جَاهِلٍ»^۴؛ «هر آن کس که بدون شناخت عمیق عبادت کند، مانند چارپایی
 است که او را به سنگ آسیا بسته‌اند. او به گرد خویش می‌گردد؛ اما درجا
 می‌زند و پیش نمی‌رود. دو رکعت نماز از فرد عالم، از هفتاد رکعت نماز
 شخص جاهل، برتر است».
 و ناصر سروده است:

۱. ش ۲۰۰۸. ۲. ش ۵۵۱۷.
 ۳. بحارالانوار ج ۱، ص ۱۷۴. ۴. همان، ج ۱، ص ۲۰۸.

آثار ناصر خسرو / ۸۷

خدای از تو طاعت به دانش پذیرد مبر پیش او طاعت جاهلانه^۱
 امیرمؤمنان در عهدنامه‌اش به مالک اشتر، بدو سفارش می‌کند که
 مبدا نسبت به مردمان مانند جانور درنده‌ای باشی که به فکر دریدن آنان
 است؛ چرا که ایشان یا برادران دینی تو هستند یا هم‌نوعان تو.

«أَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَ لَأ تَكُونَنَّ
 عَلَيْهِمْ سُبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ
 لَكَ فِي الْخَلْقِ»^۲؛ دلت را از مهر و دوستی و نرمی به مردمان، لبریز کن و
 نسبت به آنان جانوری درنده - که به دنبال خوردن آنان است - مباش؛ چرا
 که آنان یا برادران دینی تو هستند یا هم‌نوعان.

و ناصر سروده است:

خلق همه یکسره نهال خدایند

هیچ نه برکن تو زین نهال و نه بشکن^۳

حکایت و تمثیل در شعر ناصر خسرو

ناصر خسرو گاه در اشعارش، برای رساندن پیام خود، از تمثیل و
 حکایت بهره گرفته است. بهره‌گیری ناصر از حکایت و تمثیل، برخلاف
 مولوی در مثنوی، چندان فراوان نیست؛ لیکن بسیار ظریف و دلنشین
 است. برای نمونه، او در نکوهش خودبزرگ بینی و تکبر سروده است:

۱. ش ۸۵۶۱.

۲. نهج البلاغه، ص ۹۹۳، نامه ۵۳.

۳. ش ۷۵۷۰.

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست
از بهر طمع بال و پر خویش بیاراست
بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت
امروز همه روی زمین زیر پر ماست
گراوج بگیرم، بپریم از نظر شنید^۱
می‌بینم اگر ذره‌ای اندر تک^۲ دریاست
گر بر سر خاشاک یکی پشه بجنبد
جنبیدن آن پشه عیان در نظر ماست
بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید
بنگر که از این چرخ جفایشه چه برخاست
ناگه ز کمینگاه یکی سخت کمانی
تیری ز قضا و قدر انداخت بر او راست
بر بال عقاب آمده آن تیر جگرسوز
وز ابر مراو را به سوی خاک فروکاست
بر خاک بیفتاد و بغلطید چو ماهی
وانگاه پر خویش کشید از چپ و از راست
گفتا عجب است این که ز چوب است و ز آهن
این تیزی و تندئ و پریدش کجا خاست؟

۱. خورشید.

۲. ته، قعر.

آثار ناصر خسرو / ۸۹

زی^۱ تیر نگه کرد و پر خویش برو دید
 گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست
 حجت تو منی را ز سر خویش به در کن
 بنگر به عقابی که منی کرد چه‌ها خاست^۲
 ناصر خسرو در ابیاتی دیگر، داستان گفتگوی کدوئینی را نقل می‌کند که
 در پای درخت چناری رُسته است. کدوئین در مدّت بیست روز، ثمر
 می‌دهد و به همین سبب، چنار کهنسال را به بی‌ثمری، ریشخند می‌کند و
 خود را از او برتر می‌شمرد. درخت چنار در پاسخ سخن کدوئین،
 ماندگاری خویش و از میان رفتن کدوئین را در فصل سرما، به یاد او
 می‌آورد و پایداری خود و ناپایداری کدوئین را بدو گوشزد می‌کند و بدو
 می‌آموزد که ثمری اندک دادن، هرگز مایه افتخار نمی‌تواند شد.
 نشنیده‌ای که زیر چناری کدوئینی
 بر رُست و بر دوید برو بر به روز بیست؟
 پرسید از آن چنار که تو چند روزه‌ای؟
 گفتا چنار سأل مرا بیشتر ز سی است
 خندید پس بدو که من از تو به بیست روز
 برتر شدم؛ بگوی که این کاهلیت چیست؟

۱. به سوی.

۲. دیوان ناصر خسرو، ص ۵۲۳.

۹۰ / دانای یمگان

او را چنار گفت که امروزه ای کدو
 با تو مرا هنوز نه هنگام داوری است
 فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان
 آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست^۱

ناصرخسرو و دیگر شاعران

ناصرخسرو از میان شاعران فارسی‌زبان پیش از خود، از عنصری و کسائی نام برده است. کسائی مروزی در اواخر عهد سامانیان و اوایل روزگار غزنویان می‌زیسته است. وی در آغاز، مدّاح پادشاهان و سلاطین بود؛ لیکن در ایام پسین عمر، از ستایشگری شاهان دست کشید و به سرودن شعر در پند و اندرز، روی آورد.^۲ مرحوم دهخدا معتقد است: «کسائی... از استادان مسلّم شعر عصر خویش بود و در ابداع مضامین و بیان معانی و توصیفات و ایراد تشبیهات، مهارت و قدرت بسیار داشت و علاوه بر توصیفات و مدایح، مواعظ و حکمت را هم در شعر فارسی، به کمال رساند و مقدمات ظهور شاعرانی چون ناصرخسرو را فراهم ساخت.»^۳

ناصرخسرو، عنصری را به داشتن طبعی روان و شعری‌گزین ستوده^۴؛ امّا شعر خود را نسبت به شعر کسائی، در جایگاه برتری نشانده است. وی

۲. نک: لغت‌نامهٔ دهخدا.

۱. دیوان ناصر خسرو، ص ۵۲۴.

۴. ش ۲۸۱ و ۶۴۸۷.

۳. همان.

آثار ناصر خسرو / ۹۱

شعر خود را دیبای رومی و شعر کسایی را به گلیم تشبیه کرده و گفته است:
 که دیبای رومی است اشعار من اگر شعر فاضل کسایی کساست.^۱
 از دیگر مسائلی که درباره شعر ناصر خسرو شایسته بررسی است،
 اثرپذیری شاعران پس از وی از اوست؛ چراکه گاه در اشعار شاعران پسین
 ناصر، مضامینی یافت می‌شود که ناصر پیش از آنان، آن مضامین را به
 شعر درآورده است. بلی، این شباهت هم می‌تواند شاهد دعوی پیشین
 باشد و هم می‌تواند شاهدهی باشد بر اینکه ناصر و شاعران پسین،
 همگی، این مضامین را از آبخور واحدی اخذ کرده‌اند. اینک اشعاری از
 این دست:

ناصر:

فرزند هنرهای خویشان شو تا همچو تو کس را پسر نباشد^۲
 نظامی:

چون شیر به خود سپه‌شکن باش فرزند خصال خویشان باش
 ناصر:

فردا معلوم تو گردد که کیست نزد خدای از من و تو بر ضلال^۳
 حافظ:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد^۴

۱. ش ۱۵۹۶. نیز: ش ۱۲۳۹ و ۵۱۴.

۲. ش ۳۱۱۷.

۳. ش ۵۶۵۴.

۴. دیوان حافظ، ص ۱۳۳.

۹۲ / دانای یمگان

ناصر:

جان وام خدای است در تن تو یک روز ز تو باز خواهد این وام^۱
حافظ:

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست

روزی رخس ببینم و تقدیم وی کنم^۲

ناصر:

بیدار و هشیوار مرد نهد دل بر وطن و خانه کسانه^۳

مولوی:

در زمین دیگران خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن^۴

ناصر:

چند غره^۵ شوی به فرداها که نه با خویشنت پیکار است^۶

مولوی:

هین مگو فردا که فرداها گذشت تا به کلی نگذرد ایام کشت^۷

اما مواردی که می توان گفت مأخذ ناصر خسرو و شاعران پسین او در

اخذ مضامین، یکی بوده است:

در نهج البلاغه، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است:

۱. ش ۵۹۱۶.

۳. ش ۸۹۲۴.

۵. فریفته.

۷. مثنوی مولوی، ص ۲۳۳.

۲. دیوان حافظ، ص ۳۵۳.

۴. مثنوی مولوی، ص ۱۹۲.

۶. ش ۱۴۹۱.

آثار ناصر خسرو / ۹۳

«لَا يَعْدَمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ»^۱؛ «فرد شکیبا پیروزی را از دست ندهد؛ هرچند که زمانی دراز بر او بگذرد».

ناصر خسرو نیز سروده است:

اگر صبرت به دل در یار گردد ظفر آخر تو را دلدار گردد^۲
و حافظ در بیتی چنین آورده است:
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم‌اند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید^۳

علی‌البتیلا آنجا که جای سخن‌گفتن است، خاموشی را روا نمی‌دارد و سخن‌گفتن از روی نادانی را نیکو نمی‌شمارد: «لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ»؛ «در خاموش بودن از سخن حکیمانه و استوار، هیچ خیری نیست؛ چنان‌که در سخن‌گفتن به جهالت»^۴.
ناصر خسرو:

آن به که نگویی چو ندانی سخن، ایراک

ناگفته بسی به بود از گفته رسوا^۵

سعدی:

زبان بریده به کنجی نشسته صمُّ بکم

به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم^۶

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۵. ۲. روشنائی‌نامه، ش ۴۱.

۳. من این بیت را در نسخه غنی - قزوینی نیافتم؛ لیکن مرحوم دهخدا در لغت‌نامه، آن را به حافظ نسبت داده است. (نک: لغت‌نامه، مدخل «اثر»)

۴. نهج‌البلاغه، حکمت ۴۶۳. ۵. ش ۳۱.

۶. کلیات سعدی، ص ۱۷.

۹۴ / دانای یمگان

نیز سعدی سروده است:

اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است

به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

دو چیز طیره عقل است^۱ دم فرو بستن

به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی^۲

۱. یعنی: سبب سبک‌مغزی است.

۲. کلیات سعدی، ص ۱۸.

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو

ستایش خرد

ناصر خسرو در آثار منشور و منظومش، فراوان، خرد را ستوده است. وی میوه درخت جهان را مرد هشیار و خردمند می‌داند^۱ و سفارش می‌کند که جان را باید با دیبای خرد آراست.^۲ وی همچنین خرد را سبب خطاب خداوند به آدمی، مایه زدودن اندوهها و شفای دردها و دوست یکرنگ و سلاح انسان در سختیهای روزگار، معرفی می‌کند و آن را پایی می‌داند که می‌توان با آن بر سر دریا رفت و بالی می‌خواند که می‌توان با آن به آسمان پرید.^۳ او خرد را بهتر از مال و خواسته می‌داند و می‌گوید:

۲. ش ۷.

۱. ش ۳۱۶۹ - ۳۱۷۰.

۳. ش ۹۵۹ - ۹۶۱.

۹۶ / دانای یمگان

خرد بهتر بود از زر که داری که در زر کس نبیند هوشیاری^۱
 در نظر ناصر، بی‌خرد گرچه رها باشد، در بند است و خردمند هر چند
 که زندانی بود، آزاد است.^۲ او خرد را کیمیای صلاح و معدن خیر و عدل و
 احسان بر می‌شمارد^۳ و آن را پیامبر درون می‌خواند که از سوی خداوند،
 در دل‌های آدمیان جای گرفته است.^۴
 ناصر خسرو و وظیفه انسان خردمند را تحقیق و جستجو و یافتن و به
 اختیار برگزیدن می‌داند. او معتقد است که هر کس باید درست و نادرست
 را با معیار خرد بسنجد و اکثریت را ملاک قرار ندهد.^۵ در نظر ناصر، آدمی
 باید بفهمد که از کجا و برای چه آمده است و به کجا خواهد رفت. او
 کسانی را که از این حکم عقلی رویگردان‌اند، انسان نمی‌نامد و از آنان
 بی‌زاری می‌جوید.^۶

بر خردمندان واجب است که حال خویش باز جویند که تا از
 کجا همی آیند و به کجا همی شوند و اندیشه کنند تا ببینند به چشم
 بصیرت، مر خویشان را در سفری رونده که مر آن رفتن را هیچ
 درنگی و استادنی نیست... و [آدمی] همی‌داند - اگر خردمند است -
 که او بر مثال مسافری است کاندر همه زمان خویش، مر او را بر
 یک چشم زخمی، درنگ ممکن نیست کردن... پس بر این مسافر
 خردمند واجب است که باز جوید تا از کجا آمده است و کجا

۱. روشنایی‌نامه، ش ۴۰.

۲. ش ۹۶۲.

۳. ش ۷۲۰۶.

۴. ش ۷۲۱۰.

۵. ش ۴۵۳۲.

۶. ش ۵۹۹۳.

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو / ۹۷

همی شود. و چون دانست که از کجا آمده است، معلوم او شود آنجا که همی شود و مر او را به چه چیز حاجت بودن. [پس] زاد مسافرین بر گیرد که مسافر بی زاد از هلاک بر خطر باشد و خدای تعالی همی گوید: ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۱. و اندرین قول که همی گوید زاد بر گیرید، پوشیده گفته شده است که شما بر سفرید.^۲

وی در جای دیگری نیز در این باره می نویسد:

خردمند آن است که بدین روزگار فانی، مر آن روزگار باقی را بجوید و بدین نعمت گذرنده، ننگرد و قصد آن نعمت باقی کند؛ به ورزیدن طاعت و دور بودن از شهوت و رغبت ناکردن اندر آنچه مر او را بقا و ثبات نیست.^۳

ناصر خسرو راه و روش خردمندان را پذیرش دانش از عالمان الهی می داند و می گوید:

سبیل خردمندان آن است که مر آفرینش آفریدگار را - بدانچه مر ایشان را آراسته آفرید مر پذیرفتن علم را - به روی گردانیدن از دانایان علم الهی - که پیغمبران اند ﷺ - ضایع نکنند تا مستوجب عقوبت جاویدی بشوند؛ و مر گوش و چشم خویش را به طلب کردن علم الهی، بینا و شنوا کنند.^۴

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۷: توشه برگیرید که در حقیقت، بهترین توشه تقواست.

۲. زاد المسافرین، صفحات ۲ - ۳. ۳. وجه دین، ص ۳۹.

۴. زاد المسافرین، ص ۲۲.

ارزش دانش

ناصرخسرو دانش را بسیار ارج می‌نهد و شرف انسان را در علم می‌داند و پند می‌دهد که آدمیان باید از راه فراگرفتن دانش، افتخار کسب کنند.^۱ وی فخر به پدران و مادران و خویشان را نکوهش می‌کند و چنین می‌آموزد که اگر کسی علم و دانش بیاموزد، سبب فخر پدران و مادران و خویشان خواهد شد.^۲

فرزند هنرهای خویشتن شو تا همچو تو کس را پسر نباشد
وانگه که هنر یافتی بشاید گر جز هنرت خود پدر نباشد^۳
او جهل را مرگ و دانش را زندگی می‌داند و نادان را مرده و دانا را زنده می‌خواند^۴ و پند می‌دهد: «به دانش زنده مانی جاودانی».^۵ ناصر معتقد است که اگر مردمان «دانش را بیاموزند و به علم کار کنند، از دوزخ رسته و به بهشت رسیده باشند».^۶ او دین را شریف‌ترین چیزها می‌داند^۷؛ لیکن تأکید می‌کند که «هر که عمل بی‌علم کند، دین او را جان نباشد».^۸ وی سروده است:

خدای از تو طاعت به دانش پذیرد مبر پیش او طاعت جاهلانه^۹

۱. ش ۶۰۱۴.

۳. ش ۳۱۱۷ - ۳۱۱۸.

۵. روشنایی‌نامه، ش ۹.

۷. همان، ص ۲۴۵.

۹. ش ۸۵۶۱.

۲. ش ۶۰۱۹.

۴. ش ۷۶۲۰.

۶. وجه دین، صفحات ۳ - ۴.

۸. وجه دین، ۵۶.

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو / ۹۹

ناصر بر این است که هر دانشی، چشم و گوش و زبانی از آدمی می‌گشاید و دری را به سوی او باز می‌کند. او باز شدن چنین چشم و گوش و زبانی را در گرو استاد دیدن و تحمّل رنج آموختن می‌داند:

و هر که اندر علوم ریاضی، به ترتیب و تدریج، برآید، مر او را
ظاهر شود که اندر هر علمی از آن، مر او را چشمی دیگر گشاید و
گوشی دیگر باز شود و زبانی دیگر پدید آید که پیش از آن، مر او را
آن چشم و آن گوش و آن زبان، نبود. و چون مردم مر دانا را طاعت
ندارد و به آموختن رنج نبرد، آن چشم مر او را باز نشود... و آن
گوش مر او را نگشاید.^۱

ناصر خسرو دانش را از جاه و مال و ملک، بهتر می‌داند.^۲ در نظر ناصر، دارایی حقیقی آن است که سبب نگهداری آدمی شود نه آنکه تمام نیرو و توان انسان، صرف حفظ و نگهداری آن شود.

آن نه مال است کیش نگه داری تا نپرَد چو باز بر پرواز
آن بود مال کِت نگهدار از همه رنجها به عمر دراز
بفزاید اگر هزینه کنیش با تو آید به روم و هند و حجاز
نتواند کسیش بَرَد به قهر نتواند کسیش برید به گاز^۳
او علم را جانِ جان می‌خواند^۴ و آن را سبب بارور ساختن عقل بر

۱. زادالمسافین، ص ۱۵.

۲. ش ۹۵.

۳. ش ۴۵۵۶ - ۴۵۵۹.

۴. ش ۲۹۷۹.

۱۰۰ / دانای یمگان

می‌شمارد.^۱ در نزد ناصر، دانا هرچند تنها باشد، همچون سپاهی است و نادان هرچند همراه با سپاهی باشد، تنه‌است.^۲ او دانش را عامل کسب قدرت می‌شناساند و به زیبایی می‌سراید:

هزاران توان یافت خنجر به دانش یکی علم نتوان گرفتن به خنجر^۳
و در بیتی جاودانه، شرط تسخیر آسمان و زمین را آن می‌داند که
درخت جان آدمی، از دانش ثمر بگیرد و بارور شود:
درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را^۴

جایگاه دین

دین و دینداری در نزد ناصر خسرو، جایگاه بسیار رفیعی دارد؛ بدان سان که او دین را شریف‌ترین امور می‌داند^۵ و فضایل دینی را برای خرد آدمی، بهترین خلعت بر می‌شمارد^۶ و دین را در کنار علم، مایهٔ بختیاری می‌نامد^۷ و می‌سراید:

دو چیز است بند جهان، علم و طاعت
بدین هر دو بگمارتن را و جان را^۸

* * *

۲. ش ۵۸۶

۴. ش ۲۵۱

۶. ش ۴۸۶۱

۸. ش ۵۹

۱. ش ۲۹۰۵

۳. ش ۳۷۳۳

۵. همان، ص ۲۴۵

۷. ش ۲۸۳۵

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصرخسرو / ۱۰۱

ز طاعت جامه نو پوش هر دم که طاعت می‌کند اندوه جان کم^۱
 او دین و هنر را نشانه انسانیت می‌داند و معتقد است که:
 مردم آن است که دین است و هنر جامه او
 نه یکی بی‌هنر و فضل که دیبش قباست^۲
 نزد ناصر برترین علم، علم دین است که میوه باغ پیغمبری است.^۳ وی
 دانش را ثمر درخت دین می‌داند و قرآن را معدن حکمت^۴ و اسلام را
 دبستان امت و پیامبر را استاد ملت^۵ می‌خواند و می‌سراید:
 دانش ثمر درخت دین است بر شو به درخت مصطفایی
 تا میوه جان‌فزای یابی در سایه برگ مرتضایی^۶
 و در جای دیگری می‌گوید:
 دین دبستان است و امت کودکان پیش رسول
 در دبستان است امت ز ابتدا تا انتها^۷

ارزش سخن

ناصرخسرو سخن را غذای جان می‌داند. به همین سبب، سفارش می‌کند که جز سخن پاک و خوش نباید شنید؛ زیرا همان گونه که غذای بد و ناپاک، به بدن آسیب می‌رساند، سخن بد و ناپاک نیز جان را آلوده

-
۱. روشنایی‌نامه، ش ۱۴۶.
 ۲. ش ۹۷۳.
 ۳. ش ۱۲۵۰.
 ۴. ش ۲۰۲۱.
 ۵. ش ۵۹۳۱ - ۵۹۳۲.
 ۶. ش ۹۴۶۶ - ۹۴۶۷.
 ۷. ش ۴۸۹.

۱۰۲ / دانای یمگان

می‌گرداند^۱:

باطل مشنو که زهر جان است او حق را بنیوش و جای ده در دل^۲
ناصر بر این باور است که کسی که از او درهم و دینار بر جای می‌ماند،
اندوهگین است و در برابر، خود از اینکه آنچه از وی بر جای می‌ماند
سخن است، شادمان است.^۳ وی چنین می‌آموزد که سخن را باید با
ترازوی دانش سنجید «که گفتار بی‌علم باد است و دم» و آن را با علم، تازه
و آبدار کرد.^۴ او معتقد است که برای به دست آوردن سخنان گوهرین،
باید چراغ دین را برافروخت و ابزار خرد را در کار کرد.^۵ ناصر همچنین
سخن گفتن و سخن شنیدن از دانا را سبب نیکو شدن سخن آدمی
می‌شناساند؛^۶ چرا که نزد وی:

آن که بود بر سخن سوار، سوار اوست

آن نه سوار است کو بر اسب سوار است^۷

وی جاهلانه سخن گفتن را مایه رسوایی و خامشی را از کلام بیهوده

بهتر می‌داند^۸:

آن به که نگویی چو ندانی سخن، ایراک

ناگفته بسی به بود از گفته رسوا^۹

-
- | | |
|------------|-------------------|
| ۱. ش ۲۰۰۸. | ۲. ش ۵۵۱۷. |
| ۳. ش ۱۹۳۷. | ۴. ش ۵۸۶۹ - ۵۸۷۰. |
| ۵. ش ۷۲۹۲. | ۶. ش ۷۷۶۵. |
| ۷. ش ۱۰۵۷. | ۸. ش ۳۳۷۰. |
| ۹. ش ۳۱. | |

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو / ۱۰۳

پند دیگر ناصر خسرو این است که سخن نیکو را هرگز نباید نزد
نااهلان بر زبان آورد:

به پیش جاهلان مفکن گزافه پند نیکو را

که دهقان تخم هرگز نفکنند در ریگ و شورستان^۱

ناصر قلم را دلیل صلاح، نشانه عقل و پدیدآورنده هنر می‌خواند و به

اهل حکمت و علم، سفارش می‌کند که قلم به دست بگیرند و با قلم، بهی
و نیکی جویند.^۲

همنشینی

ناصر خسرو همنشینی را عامل مؤثری در تربیت نفس آدمی می‌داند.

توصیه او درباره همنشینی، پیمودن راه اعتدال است. بنگرید:

با هر کس منشین و مبر از همگان نیز

بر راه خرد رو، نه مگس باش نه عنقا^۳

البته ناصر تنهایی را از همنشینی با بدمهران^۴ و نادانان^۵، بهتر می‌داند و

معتقد است اگر در تنور داغی، خردمندانه خوابیده باشی، بهتر از آن است

که در سرایی نیکو با نادان فرومایه‌ای، همراه شوی.^۶

۲. ش ۱۰۹۶۵ - ۱۰۹۷۳.

۴. ش ۹۴۸۲.

۶. ش ۶۷۳۲.

۱. ش ۷۷۶۹.

۳. ش ۱۶.

۵. ش ۱۷.

۱۰۴ / دانای یمگان

بُود با زیرکان زندان گلستان

چو زندان است با ناهل بُستان^۱

او معتقد است که دانا با سخنهای خوب و خوش، شاد شود و نادان با سرود و آواز مطرب و آوازه‌خوان. وی می‌افزاید هر کس را که با سخنان بیهوده شاد شود، به یک دسته خس، بفروش و رهاکن و از همنشینی‌اش بپرهیز.^۲ ناصر یار و همنشین بد را همچون خاری می‌داند که سبب آزار و اذیت آدمی است و یار و همنشین خوب نزد وی بسان خرماست که شیرین است و پر سود.^۳ در نظر ناصر خسرو، همنشینی با نادان تنها ممکن است اندک فایده‌ی داشته باشد که زیانهای پرشمارش، آن فایده‌ی اندک را بی‌اثر می‌کند.^۴

بپرهیز ای برادر از لئیمان

بناکن خانه در کوی حکیمان

ز نیکان نیک باشی وز خسان خس

ز دونان دون شوی و از کسان کس^۵

ناصر دشمن عاقل را از دوست جاهل، بهتر می‌داند و کودک خردمند را بیش از پیر بی‌خرد، شایسته‌ی دوستی می‌شناسد:

۲. ش ۵۴۸۷ - ۵۴۸۸.

۴. ش ۴۷۰۰.

۱. روشنایی‌نامه، ش ۳۹۸.

۳. ش ۴۶۹۱ - ۴۶۹۵.

۵. روشنایی‌نامه، ش ۳۹۵ - ۳۹۶.

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو / ۱۰۵

عدوی عاقلت بهتر بسی زان
 که باشد مر تو را صد دوست نادان
 تو را گر کودکی یار است و عاقل
 به از پیری بود نادان و جاهل^۱
 وی دوست و همنشین نیک را کسی می‌داند که کردارش مطابق
 گفتارش باشد.^۲ او همچنین از همنشینی و همراهی بی‌خردان^۳ و مردمان
 بی‌دین، نهی می‌کند و می‌افزاید که زنگار دل انسان بی‌دین سبب آلودگی
 دل آدمی می‌شود.^۴
 ناصر خسرو بریدن از دوستان ریائی را واجب می‌داند؛ همانان که تا
 آن‌گاه یار و همراه آدمی‌اند که از مال و جاه برخوردار باشد.
 از این مشتی رفیقان ریایی
 بریدن بهتر است از آشنایی
 همه یار تو از بهر تراش^۵‌اند
 پی لقمه هواخواه تو باشند
 ز تو جویند در دولت معونت
 گریزند از بر تو روز محنت

۲. ش ۴۷۰۶.

۴. ش ۴۷۱۲.

۱. روشنایی‌نامه، ش ۹۶ - ۹۷.

۳. ش ۴۷۷۸.

۵. طمع.

۱۰۶ / دانای یمگان

عزیزی تا که داری زرّ و دینار
 چو دینارت نمااند آنکه شوی خوار
 چو مالت کاست، از مهرت بکاهند
 زیانت بهر سود خویش خواهند
 کسی را مرد عاقل دوست خواند
 که او در نیک و بد با دوست ماند^۱

قضا و قدر

نگرش ناصر خسرو به قضا و قدر، نگرشی ویژه و شایسته تحقیق و پژوهش و بررسی است. وی همگان را از قضا و قدر، گریزان می‌خواند و در برابر، قضا و قدر را راهبر خویش می‌نامد.^۲ او می‌گوید بر قضا نام خرد بگذار و قدر را سخن بنام.^۳ ناصر همچنین کسانی را که گناه و کاهلی خود را به قضا و قدر نسبت می‌دهند، بی‌خرد و سفیه برمی‌شمارد^۴ و هشدار می‌دهد: «چون نهی - چون خود کنی عصیان - بهانه بر قضا؟!»^۵ نیز آنانی که افعال خویشتن را به فلک و آسمان منتسب می‌کنند، در نزد ناصر، دور از خرد و جاهل‌اند.^۶ وی نیک‌اختری و بداختری را در دست آدمی

۱. روشنایی‌نامه، ش ۴۰۲ - ۴۰۷ و ۴۱۱. ۲. ش ۱۲۱.
 ۳. ش ۱۲۲. ۴. ش ۹۴۹.
 ۵. ش ۴۶۹. ۶. ش ۲۲۹۰.

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو / ۱۰۷

می‌داند و معتقد است که «اگر بد نجوییم، نیک اختریم».^۱ بنگرید:

چو تو خود کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیک‌اختری را^۲

* * *

بسیاموز گفتار و کردار خوب

کت این هر دو بنیاد نیک‌اختری است^۳

ناصر خسرو جهان را مخلوق و مملوک و مطیع خداوند می‌داند^۴ و آن

را جای اندوختن زاد و توشه و فراگیری دانش و کسب فضل می‌شناساند^۵

و نکوهش آن را نادانی می‌خواند^۶ و شکوه و گلایه از روزگار را روا

نمی‌دارد^۷ و چنین می‌سراید:

هیچ مکن ای پسر ز دهر گله زانکه ز وی شکر هست هزار مرا

هست بدو گشتم و زبان و سخن هر دو بدو گشت پیشکار مرا

دهر همی گویدت که بر سفرم تنگ مکش سخت در کنار مر

دهر چه چیز است؟ عمر سوی خرد کرد بجز عمر نامدار مرا؟

جان من از روزگار برتر شد بیم نیاید ز روزگار مرا^۸

۱. ش ۶۵۶۹. ۲. ش ۲۴۱. در همین باره نک: ش ۹۶۴ - ۹۶۵.

۳. ش ۱۲۵۷.

۴. ناید ز جهان هیچ کار و باری الا که به تقدیر و امر باری (ش ۹۰۸۶)

۵. ش ۹۱۴ - ۹۱۵. ۶. ش ۱۲۶۸.

۷. ش ۱۲۷۹. ۸. ش ۲۱۷ - ۲۲۰ و ش ۲۳۶.

۱۰۸ / دانای یمگان

یا اینکه:

چند بنالی که بد شده‌ست زمانه

عیب و بدت بر زمان چون فکنی چون؟!۱

تو شده‌ای دیگر این زمانه همان است

کی شود ای بی‌خرد زمانه دگرگون؟!۱

و همچنین:

چون زدستی خود تبر بر پای خود

خود پزشک خویش باش ای دردمند^۲

البته ناصر در اشعاری دیگر، جهان را می‌نکوهد و آن را بدمهر

می‌نامد؛ لیکن به نظر می‌رسد، نکوهش او به مردمان روزگار خود باز

گردد.^۳

پندهایی دیگر

نوشته‌های ناصر خسرو از یادکرد فضایل اخلاقی و دعوت به کسب

آنها مشحون است؛ فضایی همچون: شکیبایی، قناعت، دم فرو بستن به

وقت نادانی، وارستگی، پارسایی، آزادگی، راستی و... برای نمونه، ناصر

شکیبایی را رمز رسیدن به آرزوها می‌داند و پیروزی و ظفرمندی را قرین

۲. ش ۲۶۹۸.

۱. ش ۶۹۳۰ و ۶۹۳۲.

۳. ش ۱۵۰۸ و ۱۵۶۸ - ۱۵۷۶ و ۱۶۴۱ - ۱۶۴۶.

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو / ۱۰۹

صبر بر می‌شمارد^۱:

اگر صبرت به دل در یار گردد ظفر آخر تو را دلدار گردد^۲
ناصر دنیا را همچون زن بی‌وفایی می‌داند که نه وصالش شادی‌بخش
است و نه فرقتش غم‌انگیز.^۳ وی احوال جهان گذرنده را گذرنده بر
می‌شمارد و سفارش می‌کند که:

از بیشی و کمی جهان تنگ مکن دل

با دهر مدارا کن و با خلق مواسا^۴

از همین رو، به پیروی از آیات قرآن، به زهد فرا می‌خواند و می‌گوید:
بر آنچه داری در دست، شادمانه مباش

و ز آنچه از کف تو رفت از آن، دریغ مخور^۵

ناصر خسرو رستگاران را کسانی می‌داند که همراه با گفتار نیک، کردار
نیک دارند:

جز آن را مدان رسته از بند آتش که کردار درخورد گفتار دارد^۶
ناصر پند می‌دهد که هان! قدر وقت را بدانید و کار امروز را به فردا
می‌فکنید^۷؛ آینده‌نگری کنید و به فکر فردا باشید:

۱. ش ۱۲ و ۳۱۲.

۳. ش ۴۸۲۱.

۴. ش ۱۹. مواسا و مواسات به معنی خیرخواهی و احسان و یاری است.

۵. ش ۴۱۳۵. این بیت به آیه ۲۳ سوره حدید، اشاره دارد: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ و

لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾.

۶. ش ۲۹۰۱.

۷. ش ۱۴۹۱ - ۱۴۹۲.

۱۱۰ / دانای یمگان

تو را کنون که بهار است جهد آن نکنی
 که نانکی به کف آری مگر زمستان را^۱
 ناصر خسرو پارسایی را کلید در بهشت می‌داند^۲ و سفارش می‌کند:
 «پارسا شو تا شوی بر هر مرادی پادشا». ^۳ او پند می‌دهد که «راست گوی و
 راست جوی و از هوی پرهیز کن»^۴ و می‌آموزد که:
 بر طریق راست رو چون باد گردنده مباش
 گاه با باد شمال و گاه با باد صبا^۵

یا اینکه:

راست گوی و طاعت آر و پاک باش و علم جو
 فوج دیوان را بدین معروف لشکرها شکن^۶
 ناصر خسرو نومییدی از رحمت خدا و احساس ایمنی کامل از غضب
 خدا را می‌نکوهد و به راهی میانه فرا می‌خواند:
 نه نومید باش و نه ایمن بخسب
 که بهتر رهی راه خوف و رجاست^۷
 ناصر پند می‌دهد که «نگر به خود چه پسندی، جز آن به خلق مکن»^۸ و
 می‌افزاید:

- | | |
|-----------|-----------|
| ۱. ش ۱۷۵ | ۲. ش ۱۸۲۶ |
| ۳. ش ۴۶۴ | ۴. ش ۵۰۳ |
| ۵. ش ۵۱۱ | ۶. ش ۷۶۹۱ |
| ۷. ش ۱۵۸۳ | ۸. ش ۴۰۱۴ |

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو / ۱۱۱

مر مرا آنچه نخواهی که مخزّی، مفروش
 بر تنم آنچه تنت را نپسندی، مپسند^۱
 ناصر خسرو ارزش و جایگاه انسان را بسیار رفیع می‌داند و معتقد
 است:

هر چیز را بها و خطر سوی مردم است
 دنیا و سیم و زر بدو پر بها شده است^۲
 از این رو، آدمیان را به آزاده‌بودن و پشتگرمی به لطف و احسان خدای
 فرامی‌خواند و به شدّت، از زیر بار منّت دونان رفتن، نهی می‌کند.
 شاید اگر نیست بر درِ مِلکی جز به در کردگار بار مرا
 بار نخواهم سوی کسی که کند منّت او پشتِ زیرِ بار مرا^۳
 پند دیگر ناصر پاکدامنی است. او تلاش برای زربفت کردن دامن را
 نکوهش می‌کند و به کوشش برای پاکدامن شدن فرا می‌خواند.^۴ او شرم و
 حیا را دیبای دل می‌نامد^۵ و وظیفهٔ آدمی را در برابر هوی و هوس، نبرد و
 کارزار می‌داند:

چشم و دل و گوش هر یکی همه شب پسند دهد با تن نزار مرا
 گوش همی گوید از محال و دروغ راه بکن سخت و استوار مرا
 چشم همی گوید از حرام و حرم بسته همی دار زینهار مرا

۱. ش ۳۱۶۲. نیز ش ۱۹۵۳ و ۱۹۵۷. ۲. ش ۱۰۹۳.

۳. ش ۲۰۱-۲۰۲. ۴. ش ۸۵۵.

۵. ش ۳۴۳.

۱۱۲ / دانای یمگان

دل چه کند؟ گویدم همی ز هوی سخت نگه دار مردوار مرا
 عقل همی گوید موکل کرد برتن و بر جائت کردگار مرا
 نیست ز بهر تو با سپاه هوی کار مگر حرب و کارزار مرا^۱
 ناصر قناعت و حفظ آبرو را بسیار مهم می‌داند و برای دوصد من زر،
 به زیر یک جو منت دونان نمی‌رود^۲ و می‌گوید:
 به آب روی اگر بی‌نان بمانم بسی به زانکه خواهم نان ز نادان^۳
 او در جهان، خانه‌ای را از خانه‌ای که اسباب و اساسش از راه وام و
 قرض خریداری شده است، تهی‌تر نمی‌شناسد و با شکم خالی خفتن را
 از سیر خوابیدن به وام و قرض، بهتر می‌داند:
 اندر جهان تهی‌تر از آن نیست خانه‌ای
 کز وام کرد مرد درو فرش و اوستام^۴
 شوم است مرغ وام مر او را مگیر صید
 بی‌شام خفته به که چو از وام خورده شام^۵
 ناصر خسرو رنج و سختی را عامل مؤثری در کمال آدمی می‌داند و بر

۱. ش ۲۰۷ - ۲۱۲.

۲. اشاره‌ای است به بی‌تی از حافظ:

«چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر

که یک جو منت دونان دوصد من زر نمی‌ارزد»

(دیوان حافظ، ص ۱۵۱)

۳. ش ۳۰۸.

۴. آستانه خانه.

۵. ش ۵۸۲۲ - ۵۸۲۳.

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو / ۱۱۳

این است که: «تا نبیند رنج و سختی مرد، کی گردد تمام؟»^۱ او سختی و آسانی را در زندگی، توأم و همراه می‌داند و می‌گوید:

به تاریکی دهد مژده همیشه روشنایی مان

که از دشوارها هرگز نباشد خالی آسانها^۲

ناصر معتقد است که آدمی باید خویشتن را در ترازوی خرد و دانش و

دین نهد و خود را بسنجد. او سخت هشدار می‌دهد که مبادا کسی خود را

به تحسین و آفرین دیگران بفریبد.^۳

وی به رازنگهداری و نگاه‌داشتن اسرار خویش، پند می‌دهد و

می‌گوید:

راز کسان با کس دیگر مگوی

خود به دگر کس مده اسرار خویش^۴

ناصر به کسانی که در ناز و نعمت‌اند، پند می‌دهد که غم افتادگان

خورند و بدانان بیندیشند:

بندیش ز تشنگان به دشت اندر ای بر لب جوی خفته اندر ظل^۵

پند دیگر ناصر خسرو احسان به همهٔ مردمان و ستم نکردن به تمامی

آدمیان است:

۲. ش ۴۰۷.

۴. ش ۴۷۷۴.

۱. ش ۲۹۰۷.

۳. ش ۸۵۸.

۵. ش ۵۵۲۳.

۱۱۴ / دانای یمگان

خلق همه یکسره نهال خدایند

هیچ نه برکن توزین نهال و نه بشکن^۱
 نزد ناصر «گرگ است؛ نیست مردم آن کس که دادگر نیست»^۲ و:
 گرگ درنده گرچه کشتنی است بهتر از مردم ستمکار است^۳
 ناصر خسرو بخل و حرص و آز و فریبکاری و شهوت و کبر و حسد را
 می‌نکوهد و آنها را اسباب کاسته شدن قدر آدمی می‌داند و در برابر،
 تواضع و قناعت و کم‌آزاری و پرهیز و طاعت را اسباب کمال انسان
 می‌نامد.

در این زندان حریفی چند با توست

کزان یاران جدایی بایدت جست
 یکی بخل و دوم حرص و سوم آز
 چهارم مکر و پنجم شهوت و ناز
 ششم کبر و حسد هر هفت یارت
 کزین یاران خلیل بگرفت کارت
 از اینها بگذر و یاری دگر جوی
 رفیقان بزرگ نامور جوی
 تواضع پس کرم آنکه قناعت
 کم‌آزایی و پس پرهیز و طاعت

۲. ش ۱۳۳۵.

۱. ش ۷۵۷۰.

۳. ش ۱۳۳۵.

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو / ۱۱۵

دگر حکمت اگر هستی خردمند
 گسل زانها و با اینها بییوند
 تو را این نیکخواه‌اند آنت بدخواه
 تو در ملک وجود خویشتن شاه
 نکوخواهان خود را یاوری کن
 ز بدخواهان خود، خود را بری کن
 اگر زین سان شوی، بر خود خدیوی^۱
 و گرزین سان نه‌ای رو رو که دیوی^۲
 در نزد ناصر خسرو، آدمی باید روزی‌اش را با تلاش و کوشش به
 دست آرد و کسب حلال داشته باشد. او صنعتگران و پیشه‌وران را
 می‌ستاید و می‌گوید:
 به از صانع^۳ به گیتی مُقبلی^۴ نیست
 ز کسب دست بهتر حاصلی نیست
 به روز اندر پی سامان خویش است
 چو شب در خانه شد، سلطان خویش است
 بری از سببت هر دون و هر خس
 تن‌آسوده ز بیم و منت کس

۱. پادشاه.

۲. روشنایی‌نامه، ش ۳۸۳ - ۳۹۱.

۳. صنعتگر.

۴. نیکبخت.

۱۱۶ / دانای یمگان

رسد صد برکت از کسب حلالش
بسیفزاید خدا در کسب و مالش
سر صانع به گردون بس فراز است
سلاطین را به صنّاعان نیاز است^۱

ناصر کشاورزی و کشاورزان را ستایش می‌کند و چنین می‌سراید:
جهان را خرّمی از دیهقان است ازو گه زرع گاهی بوستان است
اگر دهقان چنان باشد که باید سبک، گوی از ملانک در رباید
به کار اندر همه مردان کارند عرق ریزند و قوت خلق کارند
به دنیا عاقلانه تخم کشتند به عقبی در، گل باغ بهشت‌اند^۲

سخن آخر

معمولاً کتابها با عناوینی شبیه «نتیجه‌گیری» و «جمع‌بندی» به پایان می‌رسند و نویسنده کتاب نتیجه‌گیری و جمع‌بندی خود را از مطالب کتاب، برای خواننده می‌نویسد. در این کتاب، از زندگینامه ناصر خسرو، از تحصیلات و اشتیاق فراوان او به آموختن دانش، از سفر و سفرنامه‌اش، از چون و چراهایش، از تحوّل فکری‌اش، از ازگرویدنش به اسماعیلیه، از ارتباطش با اسماعیلیان و فاطمیان، از آزار و اذیت حاکمان و برخی عالمان

۱. سعادت‌نامه، ش ۲۱۱-۲۱۲ و ۲۱۴ و ۲۱۶ و ۲۲۰.

۲. همان، ش ۲۲۳ و ۲۲۶ و ۲۲۸ و ۲۳۰.

نگاهی به تعالیم و آموزه‌های ناصر خسرو / ۱۱۷

روزگارش نسبت به او، از استقامت و بردباری‌اش، از تنهایی‌اش در
یمگان، از زندگی زاهدانه‌اش پس از مکننت و دارایی و از اشعار و تعالیم و
آموزه‌ها و پندهای او سخن گفته شد. اکنون چه بهتر که خوانندگان ارجمند
مطالب این کتاب را همچون داده‌هایی راجع به ناصر خسرو در نظر گیرند
و خود در آنها بیندیشند و خود نتیجه‌گیری کنند!

منابع و مأخذ

۱. آثار البلاد و اخبار العباد. قزوینی، زکریا بن محمد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش.
۲. الذریعة الی تصانیف الشیعة. تهرانی، محمد بن محسن. بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.
۳. الفصول المختاره. مفید، محمد بن نعمان. بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۴. المفردات فی غریب القرآن. اصفهانی، راغب. بیروت - دمشق: دارالعلم، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق.
۵. بحار الانوار. مجلسی، محمدباقر. بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۶. تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی. ایگناتی کراچوفسکی. ترجمه: عنایت‌الله رضا. تهران: علمی - فرهنگی، ۱۳۷۹ ش.
۷. جغرافیای حافظ ابرو. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۵ ش.
۸. خوان‌الاحوان. قبادیانی، ناصر خسرو. تهران: کتابخانه بارانی، ۱۳۳۸ ش.
۹. دائرةالمعارف تشیع. صدر حاج سید جوادی، احمد. تهران: نشر شهید سعید محبتی، ۱۳۸۱ ش.

۱۲۰ / دانای یمگان

۱۰. دانشنامه جهان اسلام. بنیاد دائرةالمعارف اسلامی. نسخه اینترنتی، نشانی: www.encyclopaediaislamica.com
۱۱. دیوان اشعار ناصر خسرو (به همراه روشنایی نامه و سعادت نامه). قبادیانی، ناصر خسرو. تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۰ ش.
۱۲. دیوان حافظ. حافظ، شمس‌الدین محمد. تصحیح قزوینی - غنی. تهران: پیام نور، ۱۳۸۴ ش.
۱۳. زادالمسافرین. قبادیانی، ناصر خسرو. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵ ش.
۱۴. سفرنامه. قبادیانی، ناصر خسرو. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۱ ش.
۱۵. سفرنامه. قبادیانی، ناصر خسرو. تصحیح میرزا محمود غنی‌زاده. تهران: کتابفروشی محمودی، افست از چاپ برلن.
۱۶. سنن ابن ماجه. قزوینی، ابن ماجه. بیروت: دارالفکر.
۱۷. سنن ترمذی. ترمذی، محمد بن عیسی. بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ قمری.
۱۸. شاهنامه. فردوسی، ابوالقاسم. قم: مؤسسه نور، نسخه نرم‌افزاری.
۱۹. غررالحکم و دررالکلم. آمدی، عبدالواحد بن محمد. قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ ش.
۲۰. فارسنامه. ابن بلخی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۷۴ ش.
۲۱. فرهنگ فارسی معین. معین، محمد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
۲۲. فرهنگ فشرده سخن. انوری، حسن. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۲ ش.
۲۳. کافی. کلینی، محمد بن یعقوب. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۲۴. کشف‌الغمه. اربلی، علی بن عیسی. بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
۲۵. کلیات سعدی. سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. تهران: ققنوس، ۱۳۷۶ ش.
۲۶. لسان‌العرب. ابن منظور، محمد بن مکرم. بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.

منابع و مأخذ / ۱۲۱

۲۷. لغت‌نامه. دهخدا، علی‌اکبر. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، نسخه نرم‌افزاری، روایت دوم.
۲۸. مثنوی معنوی. بلخی، جلال‌الدین محمد. قم: مؤسسه نور، نسخه نرم‌افزاری.
۲۹. مسند احمد. احمد بن حنبل. بیروت: دار صادر.
۳۰. من لایحضره الفقیه. صدوق، محمد بن بابویه. قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق.
۳۱. نهج‌البلاغه. سید رضی. ترجمه و شرح فیض‌الاسلام. تهران: مؤسسه چاپ و نشر فیض‌الاسلام، ۱۳۷۹ ش.
۳۲. وجه دین. قبادیانی، ناصر خسرو. تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۴۸ ش.

مجموعه اندیشه‌مندان

ایران و اسلام

* آثار منتشر شده:

۱. استاد سخن سعدی (مروری بر زندگی و آثار مصلح‌الدین سعدی شیرازی)، منوچهر دانش‌پژوه
۲. هنر و اندیشه نظامی گنجه‌ای (مروری بر زندگی و آثار حکیم نظامی گنجه‌ای)، دکتر بهروز ثروتیان
۳. آرمان‌شهر فارابی (مروری بر زندگی و آثار ابونصر محمد فارابی)، دکتر غلامرضا جمشیدنژاد اول
۴. طلوع فلسفه اشراق (مروری بر زندگی و آثار شیخ شهاب‌الدین سهروردی)، دکتر عزیزالله افشار کرمانی
۵. آفتابی در میان سایه‌ای (مروری بر زندگی و آثار عطار نیشابوری)، منوچهر دانش‌پژوه
۶. واضع قانون شفا (مروری بر زندگی و آثار شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا)، حنیف قلندری
۷. کیمیای مهر (مروری بر زندگی و آثار ملا محسن فیض کاشانی)، دکتر شهناز شایان‌فر
۸. پدر علم تفسیر و تاریخ (مروری بر زندگی و آثار محمد بن جریر طبری)، پروانه عروج‌نیا
۹. نقد روان جامی (مروری بر زندگی و آثار نورالدین عبدالرحمان جامی)، منوچهر دانش‌پژوه
۱۰. فخر خوارزم (مروری بر زندگی و آثار جارالله زمخشری)، دکتر علیرضا باقر
۱۱. چراغ دل (مروری بر زندگی و آثار شیخ محمود شبستری)، دکتر محمودرضا اسفندیار و زهرا باغبان پرشکوه

۱۲. فرزانه توس (مروری بر زندگی و آثار حکیم ابوالقاسم فردوسی)، سلمان ساکت
 ۱۳. پیشوای مفسران (مروری بر زندگی و آثار شیخ ابوالفتوح رازی)، محمد باهر

* آثار در آستانه نشر:

۱. بی نظیر خطه خط (مروری بر زندگی و آثار میرعماد حسنی)، محمدرضا عموزاد
 مهدی رجی
 ۲. پیشوای حکمت ایمانیان (مروری بر زندگی و آثار شیخ بهایی)، جويا جهانبخش
 ۳. در جستجوی دریا (مروری بر زندگی و آثار خواجه عبدالله انصاری)، سلمان ساکت
 ۴. ستاره‌ای از جُبع (مروری بر زندگی و آثار شهید ثانی)، محمدکاظم رحمتی
 ۵. محدث صادق (مروری بر زندگی و آثار شیخ صدوق)، دکتر مجید معارف
 ۶. طرز غزل (مروری بر زندگی و آثار خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی)، علی‌اکبر
 احمدی دارانی - اکرم هراتیان